

باقی سمندر

ماه حمل سال ۱۳۹۱ خورشیدی

نهم اپریل سال ۲۰۱۲ میلادی

ظاهر هویدا

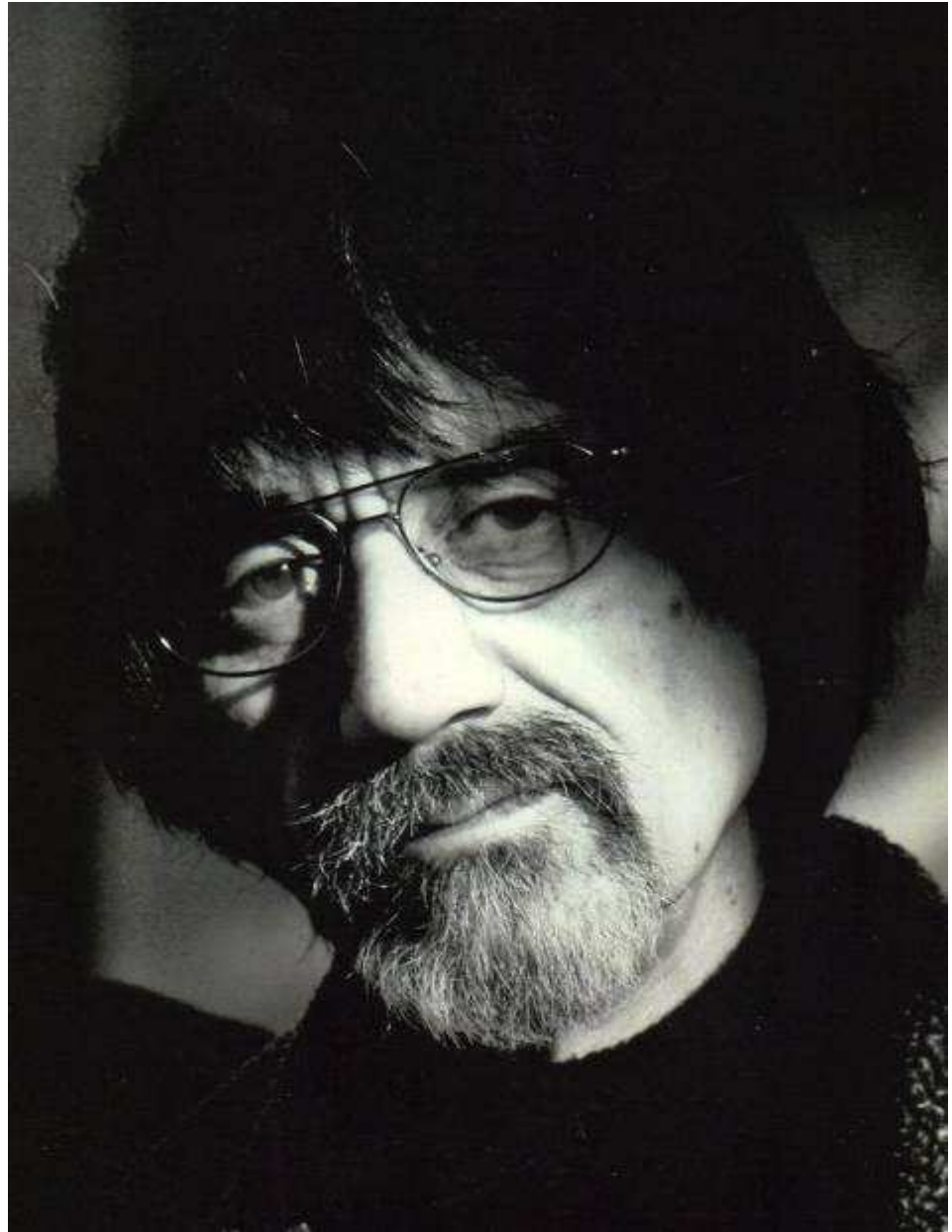
بروز پانزدهم ماه حوت سال ۱۳۹۰ خورشیدی

برابر به پنجم ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی

جاویدانه شد

امروز به مناسبت چهلمین روز جاویدانه شدن ظاهر هویدا محفلی ختم قران کریم در رستوران موزیک هاوس در شهر هامبورگ دایر شده بود و اعضای خانواده ظاهر هویدا و عمر و دوستان و عزیزان شان بیاد ظاهر هویدا در ختم قران کریم سهم گرفته و در آخر الحاج قاری سید محمد عمرهائمی امام یکی از مراکز فرهنگی و مسجد و خطیب مسجد حضرت ابراهیم خلیل الله به روان ظاهر هویدا دعا نیک نمودند .

محفلی از ساعت دو بعد از چاشت همین روز شروع شده و بساعت شش دیگر بعد از صرف نمودن طعام پایان رسید و قرار برین گردید که در آینده نه چندان دور اعضای کمیته برگزاری فاتحه محفل روان شاد ظاهر هویدا با هم دیگر نشست و برای برگزاری محفل فرهنگی در سطح وسیع تر آمادگی بگیرند.



عکس بردار: مسعود عطایی

مرد نمیرد به مرگ ، مرگ ازو نام جوست
نام چو جا وید شد ، مردنش آسان کجا ست ؟

ای کاش ای عشق مارا زما میرهاندی

هنگام هنگامه هامان

<http://www.youtube.com/watch?v=XsOgTgcURUc&feature=related>



فرزندان ظاهر هویدا

آرش هویدا و علی هویدا با عکس ظاهر هویدا

مسیح هویدا با عکس ظاهر هویدا

در پیشاپیش تابوت ظاهر هویدا گام می گذاشتند .

دوستان هویدا تابوت ظاهر هویدا را برای ادای جنازه بدوش خویش می بردند و بیشتر از دوهزار و پنجمصد انسان در مراسم جنازه و خاک سپاری ظاهر هویدا بروز نهم ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی در آرامگاه اوین دورف در شهر هامبورگ اشتراک نموده بودند .



برادران ظاهر هویدا - منیر هویدا - کبیر هویدا و فرزند ظاهر هویدا - مسیح هویدا
و دوستان هویدا در آرامگاه اوین دورف - مزار مسلمانها در شهر هامبورگ



از راست به چپ - علی هویدا - باقی سمندر - رامین جان - ارش هویدا - مسیح
هویدا و سید جان در آرامگاه ابدی ظاهر هویدا



حبیبی - علی هویدا - باقی سمندر - رامین جان - ارش هویدا و مسیح هویدا



راست به چپ

ناصر چگاوک - ظاهر دیوانچگی - سید جان - شکر الله شیون - مسعود قانع و
احمد ساغری - دوستان دیرینه ظاهر هویدا

احمد ساغری در سال ۱۹۶۶ میلادی با ظاهر هویدا و گروه هنرمندان یکجا به ماسکو
سفر نمودند و با ظاهر هویدا و کبیر هویدا در یک لیلیه ویا خوابگاه اقامت داشتند .
احمد ساغری در رشته ریاضی درس خواند .



از راست به چپ

سید جان - اسد بدیع - شکر الله شیون و ظاهر دیوانچگی بعد از ختم مراسم فاتحه در مسجد ابراهیم خلیل الله در شهر هامبورگ

بخش نخست

سلام به خوانندگان گرامی

من میکوشم در بخش نخست این یاد داشتهای تند نویسی آخرین و گوشه ای از گوشه های خاطراتم از دیدار با ظاهر هویدا را در اینجا بنویسم و با نوشتن آخرین خاطرات شما را به خواندن بخشهای از خاطرات روزها و سالهای های دیگر نیز دعوت مینمایم البته که چند مصاحبه- دیداری و شنیداری با ظاهر هویدای عزیز را نیز در اینجا به شما تقدیم مینمایم و یاد دوست دیرینه ام را گرامی داشته و غم و درد و الم خود را با شما و از شما را باخود شریک میدانم . آرزو دارم همه بتوانیم غم خود را به نیرو تبدیل نماییم .

اگر از نخستین آشنایی ام با ظاهر هویدا تا آخرین لحظات جاودانه شدنش را بنویسم در همین وقت نوشتن من می ترسم که بردباری خوانندگان بسر نرسد و اگر حوصله ای خوانندگان بسر نه رود من در مورد ظاهر هویدا بسیار زیاد تر از آنچه تصور

مینمایید ،خواهم نوشت . فکر مینمایم که اگر همین امروز ننویسم آیا زندگی مجال خواهد داد تا بار دیگر بنویسم ؟

نخست اندکی در مورد ظاهر هویدا به شکل فشرده بر پایه و بنیادی از صحبت هایی که باوی در بیست سال اخیر داشته ام .

فشرده ای از زندگی نامه ظاهر هویدا :

محمد ظاهر فرزند اسماعیل جان

ماه حوت سال ۱۳۲۳ درسال (یکهزار و سه صد و بیست و سه خورشیدی /

-۱۳۲۴ /برابر به بیست و هشتم فروری سال ۱۹۴۵ میلادی)یا شصت و هفت سال پیش از امروز در منطقه دایزنگی در هزاره جات بدنیا آمد و پدرش کارمند یا مامور دولت در انزمان بود .

برادرانش کبیرجان و منیرجان در مزار شریف بدنیا آمده اند و پدرش دارای کتابخانه شخصی بود و علاقه به مطالعه داشت و مجالس شعر و شاعری برپا میداشت و روزگاری که شیخ بهلول بعد از حادثه مسجد گوهر شاد به افغانستان فرار نموده بود، شیخ بهلول مدت پانزده روز را در خانه اسماعیل جان- پدر محمد ظاهر که بعدن هویدا تخلص مینمود ، در مزارشریف مخفی بود و اگر حکمران وقت میدانست که در خانه اسماعیل جان چه خبر است یا چند صد جلد کتاب درخانه وی وجود دارد ، مشکلات زیادی رابرای شان بوجود می آورد . درآنزمان محمد ظاهر را پدرش در محافل شعر با خود میبرد ووی باعلاقه کودکانه در ان محافل شرکت مینمود و نخستین بار درشهر مزار شریف دارای یک هارمونیه گردید .

در ان روزگار اسماعیل جان پدر ظاهر هویدا کارمند ریاست اتاقهای تجارت در شهر مزار شریف بود .

محمد ظاهر صنف اول مکتب را در لیسه سلطان غیاث الدین در مزار شریف خوانده است .

وقتی محمد ظاهر هنوز هفت ساله بود ، اسماعیل جان که پدر محمد ظاهر بود در شهر مزارشریف جوانمرگ شده و دنیا و زندگی را در مزار شریف پدرود گفت و بزرگان خانواده که ماما های ظاهر جان بودند با هردو برادرش که - کبیرجان و منیر جان و مادر بزرگوارمحمد ظاهر به شهر کابل کوچ نمودند و نخست در منطقه کلالی

های دهمزنگ در پشت محبس یا زندان دهمزنگ زندگی مینمودند و بعدن به کوچه کتابفروشی در نزدیکی های مینار سپاهی گمنام یا آبدیه میوند کوچ نموده و سالها در کوچه کتابفروشی زندگی نمودند .

ظاهر هویدا شامل مکتب درشهرکابل گردید و از صنف دوم تا صنف ششم دوره ابتداییه را در مکتب متوسطه سید جمال الدین افغانی بپایان رسانید و دوره عالی را درلیسه استقلال آغاز کرد و اول نمره صنف خود تا صنف نهم در لیسه استقلال بود اما با انهم شاگردی بود که گاهی از مکتب فرار میکرد و به کتاب خانه عامه میرفت و کتاب قرض و وام میگرفت و در خانه به کتاب خواندن مشغول میگردد ، کتابهای مکتب نمیتوانستند به پرسشهایش پاسخ بدهند .

مادر بزرگوار ظاهر هویدا آوانیکه آنها در دهمزنگ بسر میبردند - در موسسه نسوان که در شهر نو قرارداشت و متصل سینمای زینب ننداری موقعیت داشت و خانم صالحه جان فاروق اعتمادی انزمان ریاست موسسه نسوان را به دوش داشتند ، به سمت خیاط یا دوزنده لباس ها و برش کار ایفای وظیفه مینمود و روزانه برش کاری مینمود و شام ها تا صد جوره لباس را از شهرنو تا دهمزنگ و بعدن تا کوچه کتابفروشی به تالاق سرخود انتقال میداد و انزمان اکثر خانم ها چادری بسر داشتند و بایست همه لباس های نادوخته را بخانه می آورد و تا نیمه شب ها میدوخت و صبحانه بازهم همین پانزده کیلومتر را با پای پیاده بسوی موسسه نسوان یا زنان میرفت .

مزد یا معاش ماهوار مادر بزرگوار شان را درهر شش ماه می پرداختند و در هرشش ماه ظاهر جان نان را از ناتوایی به چوب خط و یاقرض بدست می آورد . بزرگترین آموزگار محمد ظاهر همانا مادر بزرگوارشان وزندگی بوده است . تا زمانیکه محمد ظاهر پا بسن پانزده سالگی گذاشت ، مادر بزرگوارشان به سمت برش کار و خیاط درموسسه نسوان کارمینمودند ولباسهای سان سفید یا صحن کوره را برای عساکر به شکل زیر لباسی یا زیر پوشی یا لباس زیر دریشی عسکری با زنان دیگر که درموسسه کار میکردند ، می دوختند .

ظاهر جان به مثابه شاگرد موجی یا کفش دوز یا شاگرد مستری وگاهی شاگرد حکیم یا داکتر یونانی و یا طب سنتی وگاهی هم به مثابه شاگرد خیاط هم بکار مشغول شده و مدتی هم در سینمای زینب ننداری در پارچه نمودن تکت های در ورودی دست به کار شده است .

من در همین مورد یک مصاحبه ای با ظاهر جان هویدا در هشت سال پیش داشته ام که میکوشم آنرا پخش نمایم تا از زبان خود ظاهر هویدا ادامه این سخنان را بشنویم . همچنان در همین بخش مصاحبه هایی دیگری را که دوستان دیگری انجام داده اند ، بدون کدام تصرف ای بار دیگر منتشر میسازم تا شناخت نسبتن دقیق تر از ظاهر جان هویدا داشته باشیم. شما اگر مایل باشید بخشهای دیداری و شنیداری را ببینید و بشنوید .

در مورد آغاز فعالیت های هنری ظاهر هویدا - دوست مشترک ما زلمی رحمانی نبشته کوتاهی در اینمورد نوشته است که باهم در پایان این بخش میخوانیم .

سخنی بسیار فشرده در مورد ظاهر هویدا :

من اگر در مورد ظاهر هویدای هنرپیشه تیاتر ، هنر پیشه سینما و نقش آفرین در فیلم های « مانند عقاب » یا نخستین فیلم هنری که ظاهر هویدا در آن نقشی بازی نمود یا آخرین فیلمی که بنام « پروفیسور » با بهروز وثوقی در اروپا بازی نمودند یا در مورد اشعار ظاهر هویدا یا آهنگساز بودن یا گوینده بودن و یا شومن بودن ظاهر هویدا با فریدون فرخزاد - برادرفروغ فرخزاد یا اجرای آهنگ همیشه جاوید « کمر باریک من » در ایران بنویسم ، این سخن به درازا خواهد کشید و نیک میدانم که دوستان گرامی و ارجمندی مانند ببرک و سا - استاد عبدالوهاب مددی - صادق فطرت ناشناس - و اسد بدیع ، فرهاد دریا و یا وحید قاسمی - تیمورشاه سدوزی - نجیب راهی - اعتمادی - زلمی رزمی هنر آفرین افغان فیلم - ابوی - عثمان علیم و یا الیاس شهنا و سایر عزیزان در مورد آهنگهایش و سینماگران در مورد فیلم هایش و هنرپیشه های تیاتر در مورد نمایشنامه هایش و شاعران در مورد اشعارش نوشته اند و خواهند نوشت و فراموش نمی نمایم که آقای شاه محمد سلطانی نیز در مورد نقش ظاهر هویدا در رادیو تلویزیون کابل و کنسرت های ظاهر هویدا در افغانستان - ایران و تاجکستان سخنانی داشته اند و خواهند داشت و سخن گفتن دقیق تر از سوی من در مواردی که نام بردم دور از صلاحیت کاری من میباشد .

آخرین روزها و خاطرات با ظاهر هویدا

درست روز جمعه در ماه حوت سال ۱۳۹۰ خورشیدی برابر به هفدهم ماه فروری امسال یا سال ۲۰۱۲ میلادی بود که برای دوست مشترک ظاهر هویدا و من که سید جان نام دارد به وسیله تیلیفون زنگ زدم و پسان گپ زده و برایش گفتم که من به دیدن ظاهر جان میروم و تو چه برنامه داری؟

من نیز میروم - چنین گفت سید جان .

سید جان در سفر شتراسبورگ - فرانسه ظاهر جان هویدا را همراهی میکرد و دوست بسیار نزدیک و قابل اعتماد ظاهر جان و خانواده هویدا بود و میباشد ، از اینرو سید جان را در جریان گذاشتم . سیدجان در جریان سفر به شتراسبورگ یاد داشتهایی را به کمک ظاهر هویدا تهیه نموده است که امیدوارم روزی منتشر گردند و همچنان ظاهر جان دیوانچگی نیز با دوستان شان در شتراسبورگ میزبان ظاهر هویدا بوده اند که امیدوارم عکسها ، فیلم ها و یاد داشتهای آن سفر را منتشر سازند .



از راست به چپ - ظاهر دیوانچگی - ظاهر هویدا - مسعود قانع و سید جان در شهر شتراسبورگ فرانسه

یک انسان دیگر در صف دوم را متاسفانه نمیشناسم و اگر نه نامش را مینوشتم .

با سید جان بروز جمعه قرار و وعده گذاشتیم که پانزده دقیقه بعد همدیگر را می بینیم . سید جان که دوست شخصی ظاهر جان هویدا است با من یکجا شده و بسوی خانه ظاهر هویدا حرکت نمودیم و هنوز هوا گرگ و میش- باگاوگم یاتاریک نشده بود که بخانه ظاهر هویدا رسیدیم . پیش روی خانه های بلند منزل در منطقه شتایلس هوپ در هامبورگ به آپارتمان شماره هشتم زنگ دروازه رافشار داده و خود را معرفی نمودیم - لحظه ای بعد دروازه عمومی بلند منزل باز شد و ما به وسیله لفت یا آسانسور یا ال ویتربه منزل سوم به بالا رفتیم وزنگ دروازه را فشار دادیم . وحیده جان هویدا دروازه را باز نمود و سلام گفتیم و علیک فرمودند .

وحیده جان هویدا را در دم دروازه دیدیم که رنگ اش از رخ و رخسارش پک پریده و چهره اش مانند برف سپید شده و چشمانش گریه الود و پیشانی اش بسیار گرفته بود .

من پرسیدم که انشالله خیریت خو است ؟

وحیده جان هویدا گفت :

ظاهر جان بسیار مریض است .

لحظه ای بعد کفش های خود را در کفش کند یا کوش کن یا دهلیز بیرون دروازه ای خانه ظاهر هویدا کشیده و داخل دهلیزخانه یا آپارتمان شدیم و بسوی خانه نشیمن ظاهر جان هویدا رفتیم .

گفتیم سلام !

با سلام گفتن ما ظاهر جان هویدا نیز سلام گفت و باهم دست یا قول دادیم . اینبار ظاهر هویدا در کوچ خود و مانند یک مجسمه یا تندیس و کرخت نشسته بود و تکان نمیخورد و برایم بسیار نگران کننده جلوه نمود .

رنگ چهره ظاهر هویدا بسیار گرفته بود و در رخسارش خوانده میشد که بسیار زیاد و بیش از حد درد داشت و درد را میتوانستم در چهره و رخسارش و از فرق سر تا شصت پایش ببینم . من هیچگاه ظاهر هویدا را در درازنای چهل سال اشنایی ودوستی ام باوی چنین ندیده بودم . در میز پیش روی ظاهر جان هویدا بسته ها و قطی ها و بوتل های دوا و دارو چیده شده بودند و نشان میدادند که چند نوع قطره چکان و دارو های ضد درد را مورد استفاده قرار میداد . اینبار وضعیت میزپیش روی هویدا با بارهای دیگری که به دیدن وی و خانواده اش میرفتم ، بسیار زیاد و به تمام معنی فرق و تفاوت داشت . در دفعه ها و بارهای پیش تر روی میز ظاهر جان هویدا کتابها را میدیدم و حتی کتابهایی را که میخواند روی بازوی کوچ نشستی اش در کنج اتاق میدیدم و اینبار از کتاب ها هیچ جلدی و برگی و ورقی دیده نمی شدند .

جویای احوالش شدیم و وی از من و سید جان درمورد اعضای خانواده و کودکان ما پرسید-
برایش از سلامتی همه اطمینان دادیم و سلام همه را برایش گفتیم و برایش دوباره گفتم که خودت
چه حال داری و سفری را که قرار بود به دبی داشته باشی - چرا شروع نکردی ؟

برایم چنین گفت :

تومیدانی که برایم در همین پاسپورت ابی پناهگزینی ویژه دبی را نمیدادند و من نه پاسپورت یا
گذر نامه المانی دارم و نه تبعه یا شهروند المان میباشم و نه پاسپورت یا گذر نامه افغانی دارم
و چون پناهگزین در اینجا میباشیم و از بد حادثه در اینجا آمده ایم - از اینر و برایم ویژه دبی را
در همین پاسپورت ابی پناهگزینی ندادند تا در جشنواره موسیقی و هنر با اسد بدیع و سایر عزیزان
شرکت نمایم اما اسد بدیع بسیار موفقانه و سرفرازانه شرکت نمود و بسا از طرح هایش در آنجا
عملی گردید و جشنواره بسیار موفقانه آغاز و پایان یافت .

چند روز پیش از آخر ماه جنوری به نزد داکتر خانوادگی و معالج خود رفته تا یکبار خود را مورد
معاینه داکتر قرار بدهم . داکتر سرا پای وجودم را معاینه نموده و برایم گفت که :

جور و تیار هستی و هیچ مشکل نداری !

من برایش گفتم :

به دو طرف گردنم یا دو طرف گلویم پندیده گی را احساس مینمایم و اینها چیستند ؟ چون یک
طرف این پندیده گی بسیار درد دارد و مرا ذیت مینماید .

داکتر مرا به نزد داکتر دیگری فرستاد و بعد از معاینات و گرفتن مواد از همان غده هایی که درد
داشتند ، برایم گفت که یکی از غده ها یا گره سرطانی است و میتواند به ذریعه شیمو تراپی و
شعاع دادن تداوی یا درمان گردد و تداوی هم ممکن هفت هفته را در بر گیرد .

شنیدن این سخن ای که ظاهر هویدا به بسیار آرامی و بدون اینکه چین به ابروی خویش بیاورد
برایم آسان نبود و متوجه سید جان شدم که گلویش بغض نموده و چشمانش پر از آب شده بود .

من برای ظاهر جان هویدا در مورد مریضی خواهرم بدریه جان که در افغانستان به مریضی
سرطان خون مبتلا شده بود و در اثر پیوند مغز استخوان خواهر دیگرم در المان وی تداوی گردید
و بعدن حتی یک شش دیگر را به جسم اش در ایالت ویرجینیا - امریکا پیوند نمودند و اینک
خوشبختانه دارای صحت کامل است - قصه نمودم و ظاهر جان هویدا و خانواده هویدا نیز بدریه
جان و اعضای خانواده ما را از نزدیک میشناخت و میشناسند و خواهرم دوست بسیار نزدیک ژاله
جان هویدا و وجیهه جان عمر میباشند و در مورد چند مریض دیگر سخن گفتم و از تداوی موفقیت
امیز در المان صحبت نمودم و متوجه شدم که ظاهر هویدا اندکی به خود حرکت داد و گفت :

یک طرف گردنم که گره ای پیدا کرده است ، همین گره یا غده یا عقده که باز هم همان گره و همان
غده میشود ، درد دارد و داکتر برایم گفت که گره ای طرف دیگر دانه سرطان است و این برایم

جای تعجب است . آنچه را سرطانی گفتند - درد ندارد و این یکی دیگر بسیار زیاد مرا اذیت مینماید و درد شدید دارد . تو مرا میشناسی که من از مرگ و مریضی و سرطان و مره تان ترس و بیم ندارم . تو چاره درد را پیدا کن و با دانه سرطان من مبارزه میکنم و می جنگم . تو میدانی که من در بیست سال اخیر عملیات پاها و شش ها را هم پشت سر دارم و بارها به شفاخانه رفته ام اما هیچگاه از مریضی و یا مرگ نهراسیده ام و نمی هراسم .

ظاهر جان هویدا به ادامه گپ های خود گفت :

شفاخانه ایپن دورف (شفاخانه دانشگاه هامبورگ) برایم به روز اول ماه مارچ امسال یعنی چند روز بعد وقت تعیین کرده تا بروم و به بازویم یک نل یا سوزن پلاستیکی یا نیچه پلاستیکی را جا سازی مینمایند و می بینند که وجودم در برابرش چه واکنش نشان میدهد و بعد از چند روز شیمو تراپی را شروع مینمایند و باز شعاع میدهند و بعد از آن یکبار دیگر شیمو تراپی را شروع مینمایند و در ظرف هفت هفته همه تداوی خلاص میگردد .

در مورد دوا و دارو هایش گفت :

یک نوع پلاستر را روی شانته ام چسپانیده ام و برای ۷۲ ساعت این پلاستر روی شانته ام چسپانده گی مینماید و همین پلاستر درد را اندکی کم مینماید و از شدت درد می کاهد و دونوع قطره چکان برایم تجویز نموده اند که یکی اش نوال جین نام دارد و یک نوع قطره چکان دیگر که اگر درد اضافه شود ، این قطره چکان را با آب خواهم نوشید و این قطره چکان تکلیف های جانبی هم دارد .

ظاهر هویدا گفت :

با دکتر اسد بدیع تماس دایمی تلفونی دارم و مشوره و رای وی را همیشه میشنوم و مد نظر دارم و همچنان با دکتر حمیرا نگهت دستگیر زاده نیز تماس تلفونی داشته و از تجارب وی نیز میشنوم و گفت که :

اصلن در مورد شیمو تراپی و شعاع دادن دانه ای در گردن ام نگران نیستم آنچه من را ازار میدهد همانا درد جانکاهیست که بایست چاره درد گردد .

من برایش گفتم که معاینات داکتر ها را خود تجربه نموده ای و چه میشود و خواهد شد اگر یکبار به نزد یک داکتر دیگری هم برویم تا وی نیز یکبار ترا از نزدیک معاینه نماید و ببیند ؟

من برایش از دوست دیرینه ام که باوی نیز از چهل سال واندی به این سون شناخت و آشنایی دارم و دکتر است بسیار مجرب و حفیظ جان نامش است و سینا تخلص مینماید ، سخن گفته و گفتم اگر یکبار به نزد وی برویم موافقه مینمایی ؟

با پیشنهادم موافقه نمود و قرار شد که روز دوشنبه- بیستم ماه فروری در هنگام صبح زود به نزد داکتر حفیظ سینا برویم .

از آنجاییکه نه ظاهر هویدا و نه من هیچیک پایکش یا موتر یا وسیله نقلیه ای نداریم - قرار شد تا برای عنایت جان افریدی که دوست مشترک ظاهر جان هویدا و من میباشد ، تلفون نموده و از

وی برای چند روز یک عراده مرتر تیز رفتار را برای رفتن و آمدن تا معاینه خانه دکتر حفیظ سینا به امانت بگیرم .

از اینرو برای عنایت جان افریدی بساعت نه شب تیلیفون نمودم ووی ازسپردن یک عراده موتر امانت با نمره موقتی سرخ خوش شد ودر تیلیفون گفت :

موتر چیست همه زنده گی ام صدقه سر ظاهر هویدا ا و بعدن پرسید :

تاساعت چند شب در خانه هویدا صاحب میباشی ؟

من گفتم تا ساعت دوازده شب و وی پرسید که آیا من میتوانم به دیدن ظاهر جان هویدا بیایم ؟

برایش گفتم اجازه بده که از خود ظاهر جان هویدا بیرسم ؟

من از ظاهر جان و وحیده جان هویدا پرسیدم :

ایا عنایت جان اجازه دارد که حالا اینجا بیاید ومزاحم شما گردد؟

وحیده جان گفت :

هیچ مزاحم نیست واز ظاهر جان پرسید توجه میگویی ظاهر جان ؟

ظاهر هویدا گفت :

بده تیلیفون را !

من تیلیفون رابرای ظاهر جان هویدا دادم وظاهر هویدا با عنایت افریدی سلام وعلیک نموده و بعدن برای سه یا چهار دقیقه با عنایت افریدی سخن گفت و قرارشد که عنایت افریدی هم بیاید .

من متوجه گردیدم که نظر به وقت آمدن ما در خانه ظاهر جان هویدا تاحالا هم روحیه ورنگ ورخسار وحیده جان و هم از ظاهر جان بهتر شده میرفت و ظاهر جان باما صحبت مینمود و گاهی لیلی جان و گاهی هم آرش جان و یا علی جان و یا مسیح جان دراتاق نشیمن می آمدند وچای تعارف مینمودند . یک بار متوجه شدم که ظاهر جان هویدا از جایش برخاست و ایستاد شد و آغاز به راه رفتن نمود . این نخستین باری در همان شب بود که چهره وحیده جان را بشاش دیدم وظاهر جان هویدا بسوی آشپز خانه رفت تا برایش چای درست نماید و یا چند لقمه ای دیگر باز هم نان و غذای شب نوش جان نماید .

لیلی جان هویدا لطف نمود و چای تعارف کرده و شروع نمود تا در آشپزخانه مصروف گردد و چند تکه از مرغ را بریان نمود .

ظاهر جان هویدا از وحیده جان خواش نمود که از آخرین البوم وی که « ای کاش - ای عشق » نام دارد سه حلقه را بیاورد . وحیده جان لطف نموده و البوم هایی را که به اصطلاح کاغذ پیچ بودند گرفته و برای ظاهر هویدا آورد وظاهر هویدا انها را باز نمود و در هر سه البوم یاد داشتهایی نوشت :

یکی برای ثریا رحمانی سمندر

دیگری برای دکتر حفیظ سینا

یکی هم برای سید جان

البوم ثریا رحمانی سمندر را برای من داد تا برای ثریا رحمانی سمندر بسپارم و البوم های دیگر را برای سید جان . ما تشکر نمودیم و البوم ها را برداشتیم .

پاره از ساعت ده شب گذشته بود که زنگ دروازه را شنیدیم و لحظه ای بعد عنایت افریدی وارد خانه شد و وی با همه سلام گفته و قول و دست داد و من از وی خواهش نمودم که به نزدیک ظاهر جان هویدا بنشیند . از وحیده جان هویدا خواهش نمودم که وقت استراحت وی میباشد و ما را ببخشد که مزاحم شان شده ایم .

هر دو یعنی وحیده جان و ظاهر جان هویدا بسیار خوشحال شده بودند و رنگ و رخسار شان با گذشت و سپری شدن هر دقیقه بهتر میشد و علایم اضطراب و پریشانی از چشمان و پیشانی شان دور گردیده بود .

گاهی سید جان صحبت مینمود و گاهی هم وحیده جان و گاهی هم ظاهر جان هویدا و گاهی هم عنایت الله افریدی که لیلی جان هویدا به خانه نشیمن آمده و در روی میز بشقاب های غذا خوری را به چیدن آغاز نمود و همه را دعوت به خوردن غذای ای کرد که لیلی جان درست نموده و پخته و پزیده بود . هر یک در بشقاب ها غذایی گرفتیم و شروع به خوردن غذا در نیمه شب نموده با هم گپ میزدیم و ظاهر جان هویدا نیز از همان غذا برایش در بشقاب اش ریخت و شروع به خوردن و نوش جان نمودن و تناول نمودن نمود . روحیه هویدا بسیار خوب و عالی بود و اصلن سخن از مریضی در میان نبود .

ظاهر هویدا گاهی و برای لحظه ای و چشم برهم زدنی در تلویزیون اخبار را میدید و میشنید و در تلویزیون های افغانستان گزارشهای در مورد اوضاع افغانستان ادامه داشت که بحث در مورد اوضاع افغانستان شروع شد .

سخن در مورد امریکایی ها و قوای ناتو از یک طرف و طالبان و حزب اسلامی و گروه حقانی از طرف دیگر شروع شد و سخنانی هم در مورد دولت حامد کرزی بمیان آمد .

ظاهر هویدا رشته سخن را گرفته و در مورد حامد کرزی گفت :

همان مردم افغانستان و همان رهبری حامد کرزی - همان مردم افغانستان اند که برخی از آنها که کمتر از دو میلیون انسان بوده و طرفدار حامد کرزی اند و برخی طرفدار طالبان و برخی هم طرفدار حزب اسلامی و برخی اکثریت خاموش هم برضد همه شان موضع و موقف دارند .

ظاهر هویدا یکبار سخنان اش را متوجه من ساخته و گفت :

باقی !

تو خوب میبینی که یک امریکایی در امریکا قران کریم را میسوزاند و یا دربگرام و در افغانستان انسانها مظاهره مینمایند و کشته میشوند - حال آنکه در دنیا بیشتر از یک هزار و چهارصد ملیون مسلمان وجود دارند و اب از آب در جده و مدینه و قاهره و تهران تکان نمیخورد ولی خون مردم افغانستان ریخته میشود . تو میبینی که عساکر امریکایی روی اجساد کشته شده گان مخالف شان ادرار مینمایند و یا هر روزه و هر شبه خانه های مردم را تلاشی مینمایند و بالای مردم گل نمی پاشند بلکه بم و باروت می ریزند و نه بم های بی ۵۲ امریکایی میتواند مشکل افغانستان را حل کند و نه کشتار و مسابقه کشتار و خود کشی های طالبان و دوستان خردو بزرگ شان - همانطوریکه روسها با میگ ها و تانک ها و بم و باروت نتوانستند دولت وابسته خود شان روی پای نگهدارند ، امریکایی ها و ناتو هم نمیتوانند بالای گرده مردم حکومت کنند - سرنوشت شوروی و پکت و ارسا و رفقایشان چه شد ؟

سرنوشت امریکا و ناتو و برادران شان را هم خواهیم دید . تو دیدی که چه جنایت هایی در افغانستان روا داشته اند؟

ظاهر هویدا یکبار سخن را بسالهای ۱۹۹۲ میلادی کشانیده و از شب انتقال قدرت از دولت نجیب الله به مجاهدین در ماه آپریل سخن گفت و یاد اور شد که آن زمان بنا بردعوت ناشران مجله نوبهار و کميته فرهنگي افغانها در شهر بن - المان قرار بران شده بود که ظاهر هویدا کنسرتی در سالون بتهوفن در شهر بن با همکاری ناشرین مجله نوبهار و دوستان نشان داشته باشد .

ظاهر هویدا گفت :

من در همان شب ماه ثور از جانب حزب اسلامی گلبدین با پخش اعلامیه ها مورد تهدید قرار گرفتم و نوبهار هم چنان تا همچو محفلی دایر نگردد و کنسرتی هم برپا نشودولی من برای برگزاری کنسرت در همان شب پافشاری نمودم و بجای نیم ساعت تا دو نیم ساعت اهنگ هایی را اجرا نمودم و خواندم و درعمل همه نشان دادند که بایست به تهدید ها وقعی گذاشته نشود و همچنان گفت که :

ان وقت در خانه و منزل معراج جان امیری پیش از کنسرت و بعد از کنسرت با دوستان هموطن در بن- کولن به خوشی گذشتاندند و یاد اور گردید :

را حله جان امیری سردردی و ایمی گرین دارد و در مقابل سگرت بسیار حساسیت داشت و من هم معتاد به سگرت بودم و نمیتوانستم که سگرت را دود نه نمایم اما راحله جان امیری برای خوشی همه مهمانان و هموطنان سردردی را تحمل مینمود و درمنزل بالای خانه اش رفت و هیچ نوع اعتراضی نمود و من به آن بانو و شوهرش معراج بسیار ارج میگذارم . یادی از رنگین داد فر سپنتا نموده و گفت بخاطر می آورم که یک شب با رسول رحیم و کبیر میری هم همسفر بودیم و چه بحث هایی داشتیم . باز از فاروق فارانی و همان شب در سال ۱۹۹۲ میلادی سخن گفت و سخنی هم در مورد یحیا شور انگیز و فرهاد دریا و خاطرات همان شب داشت و برای عنایت آفریدی از خاطره بیست سال گذشته در شهر بن سخن میگفت . ما همه به سخنان ظاهر هویدا

گوش داده بودیم و وحیده جان برای استراحت نمودن نه رفت و در همان خانه نشیمن نشسته بود و به سخنان گوش میداد .

ظاهر هویدا گفت :

تامردم افغانستان و فرهنگ مردم افغانستان از کشتن و بستن و استبداد و جنایت فاصله نگیرد - همین آش خواهد بود و همین کاسه .

فضای صحبت ها در خانه ظاهر هویدا بکلی نسبت به شام همان روز فرق نمود و یکبار در مورد کنسرت ها و خاطرات هفده سال پیش از ایالات متحده امریکا سخن گفت و اینکه نه ماه در ایالات متحده امریکا اقامت گزید و چند ماهی هم وحیده جان هویدا و مسیح جان هویدا نیز در آنجا بودند و از من در مورد اعضای خانواده واحدی و بسا دوستان در ایالت ویرجینیا پرسید .

ظاهر هویدا گفت که به دختر جاویدواحدی همیشه می گفت :

بی گپ - بی گپ و آن دخترک باز گپ میزد و ظاهر با وی شوخی میکرد و میگفت بی گپ .

از احمد شاه علم تا سامعه جان و از چیترام تا بسا دوستان دیگر سخن گفت و از کنسرت اش در کلیفورنیا و تشویق هموطنان ما در همه ایالات متحده و سخنی هم در مورد اشعار و شخص بانو بهار جان سعید گفت و لحظه ای هم در مورد استاد واصف باختری و از شعر و آهنگ « ای کاش » که شعر از واصف باختری است و آهنگ از ظاهر هویدا و تنظیم کننده آهنگ هم آرش جان هویدا است ، سخن گفت . همچنان در مورد شاد روان رازق فانی و شعرو آهنگ وی « قصه پرداز » سخن گفت که در آخرین البوم بنام ای کاش - ای عشق با شش آهنگ دیگر سروده بود و در مورد :

همه جا دکان رنگ است - همه رنگ میفروشند ..

مکت نموده وگفت :

باقی !

تو خوب میدانی که من هنوز دارای افکار چپ میباشم و چپ زندگی مینمایم و چپ خواهم مرد و هیچ کس توانایی ندارد تا سر یا گردنم را به درگاه زر و زور خم نماید . در گذشته چنین بود - همین حالا چنین است و در آینده نیز چنین خواهد بود و خواهد ماند .

من گفتم :

در مورد گفتارت ذره ای شک ندارم ظاهر جان !

از من در مورد زلمی رحمانی و ثریا رحمانی سمندر برای بار دوم پرسید و برایش گفتم که ثریا رحمانی سمندر خوب است و سلام میگوید و زلمی رحمانی در کاتادا زندگی مینماید .

از من پرسید که در کدام شهر کاتادا ؟

من گفتم :

در شهر اتاوا یا تورنتو یاشاید کدام شهر دیگر دقیق نمیدانم و برایم گفت که برای زلمی نیز سلام بگویم .

لحظه ای بعد از من درمورد یک دوست دیرینه اش بنام علی پرسید و ظاهر هویدا همیشه علی را همیشه علی ماش میگفت و قصه هایش را از ایران و هرات نمود .

در آخر شب درمورد یک سفر مشترک برای آینده و یک کنسرت در دبی باهم صحبت نمودیم و گفتیم که یکبار هر پنج ما که (ظاهر هویدا - وحیده جان هویدا - سید جان - عنایت افریدی و من - باقی سمندر) سفری به دبی خواهیم داشت و پیش از آنکه هوا گرم گردد .

عنایت افریدی گفت که من سرشته یک دعوت نامه از دبی را میگیرم و شاید باهمین پاسپورت پناهگزینی ویژه گرفته و به سوی دبی پرواز نمایم .

آخرین سخنان درمورد رفتن ما به روز دوشنبه - بیستم ماه فروری به نزد داکتر حفیظ سینا و در معاینه خانه وی که در منطقه و محل ریسن واقع شده است - بود و قرار گذاشتیم تا صبح روز دوشنبه باهم دیگر به نزد داکتر حفیظ سینا برویم .

با ظاهر هویدا و وحیده جان هویدا و تمام اعضای خانواده هویدا در نیمه شب که عقربه ساعت دیواری دقیقن دوازده و سی دقیقه نیم شب را نشان میداد خدا حافظی نموده و شب بخیر گفتیم و دیدیم که ظاهر هویدا تا دم دروازه آپارتمان یا خانه رهائشی با پاهای خود بدون اینکه عصای بدست داشته باشد ما را همراهی نمود و باهم خدا حافظی نمودیم و تا وقتی که دروازه لفت یا اسانسور بسته نشده بود - ظاهر هویدا در دم دروازه خانه اش دست راستش را تکان میداد و با ما خدا حافظی میکرد . در آغاز شام ظاهر هویدا همچو تندیس تکان نمی خورد و در نیمه شب خوشبختانه با پاهای خود را میرفت و دستان خود را تکان میداد. این گام گذاشتن برای همه ما مایه بسیار امیدواری بود و خون در رگهای ظاهر جان و وحیده جان هویدا به خوبی جریان داشت و رنگ ورخ شان بسیار عادی جلوه نمایی مینمود .

اری !

با ظاهر هویدا و خانواده اش در همان نیمه شب خدا حافظی کردیم و وقتی ما سه نفر یعنی عنایت افریدی و سید جان و من در پایان بروی خیابان ایستادشیم - عنایت افریدی پیشنهاد نمود :

بیا همین حالا موتر را بگیر یا من خودم روز دوشنبه می آیم و ظاهر جان را به نزد داکتر میبرم و سید جان و من روز بعد را وعده گذاشتیم تا موتر تیزرفتار آقای عنایت افریدی را با نمره موقت سرخ گرفته و بسوی معاینه خانه داکتر برویم .

ما با عنایت افریدی هم خدا حافظی نمودیم و بسوی خانه و کاشانه خویش روان شدیم و در طول راه تا رسیدن بخانه که نیم ساعت را دربر میگرفت ، درمورد مریضی ظاهر هویدا و تداوی اش سخن گفتیم و همان شب در خیانهای گذر قدم زدیم و اندکی بساعت دو نیمه شب مانده بود که با سید جان هم خدا حافظی نموده و بسوی کاشانه خویش روان شدم و شنبه و یکشنبه با ظاهر جان

هویدا به وسیله تار تیلفون گپ زدم و دوشنبه بیستم ماه فروری سید جان و من رفتیم تا موتری از عنایت افریدی را گرفته و بسوی خانه ظاهر هویدا روان گردیم .

دوشنبه بیستم ماه فروری سال ۲۰۱۲ میلادی

بامداد روز دوشنبه با سید جان بسوی منطقه ای بیل پروک به نزدیکی های بیل شتیت با استفاده نمودن از وسایل موترهای بس شهری و ترین زیر زمینی یا او بان رفتیم تا موتر امانتی را با شماره موقت سرخ از عنایت افریدی گرفته و بسوی خانه ظاهر هویدا برانیم . موتر را گرفتیم و بعد از نیم ساعت و اندی به دم خانه ظاهر جان هویدا رسیدیم و سید جان به بالا رفت تا ظاهر جان را همراهی نماید و با ظاهر هویدا دوباره برگشت نمود و لحظات بعد با هم دیگر هر سه ما بسوی معاینه خانه یا مطب حفیظ جان سینا بسوی محل ریسن که در نزدیکی های کنار دریای ال به قرار دارد، حرکت نمودیم .

ما از میان جنگل و درختان انبوه منطقه نین دور فرگی هیگی گذشتیم و موتر را بسیار آهسته میراندم و ظاهر جان از دیدن جنگل سبز بسیار خشنود گردیده بود و درباره جاده سبز و هوای تازه سخن میگفت :

چند دقیقه ای درباره هواخوری و قدم زدن در جاده سبز گپ زدیم و خواستم تا ظاهر هویدا یکبار در مورد سالهای پیش بیانید و خاطرات اش را بخاطر بیاورد .

از ظاهر هویدا پرسیدم که نخستین آهنگ خود را در کدام سال ثبت نموده ای؟
بپاسخم گفت :

هنوز هفده ساله بودم که در رادیو کابل رفتم و آقای خیال از من چند پرسانی در مورد موسیقی داشت و یک آهنگ را برایم معرفی کرد تا بخوانم و از من امتحان گرفت . من یک پارچه آهنگ ایرا ثبت نمودم و صدای من را شنید و راضی معلوم میگردد . بعد برای دو سال دیگر کدام آهنگی ثبت ننمودم و تا اینکه بادوستان دیگر گروه ارکستر آماتور را ساختیم .

ظاهر هویدا از ثبت آهنگ نخستین اش در رادیو کابل و از چند کرچ سخن گفت و عدد شش برهشت رابه کاربرد که من برایش گفتم :

ظاهر جان من از این گپ های کرچ و مرچ هیچ نمیدانم و او خندیده و گفت :

تاحالا که از کرچ و موسیقی در مجموع نمیدانی که نمیدانی در آینده نیز نخواهی دانست . خوب است که خودت اعتراف مینمایی و کله ات را مانند دیگران به ناحق شور نمیدهی .

دوباره سوالی مطرح کردم که :

در مجموع تاحال چند آهنگ رادیویی و تلویزیونی و یا از کنسرت ها و محافل خصوصی داری ؟

باز خندیده و گفت :

اگر همه اش را بشماریم ، مجموع آهنگ ها به دو صد آهنگ نمیرسند . باز خندیده و گفت :

هر آهنگ و انتخاب هر شعر بسیار زمان و وقت را نیاز داشته است تا انتخاب نمایم نه اینکه شب بخوابم و فردا یک آهنگ را ثبت نمایم .

از مجالس خصوصی با بسا از دوستانش پرسیدم و خاطرات زیادی را بیاد آورد و درباره مجالس موسیقی از کابل تا ماسکو و از کنار دریای سیاه تا هامبورگ و از اروپا تا نیویارک نیز سخن گفت و یک بار هم از قهوه خانه در لب دریای کابل یاد کرد که در جوار مینار علم و جهل ساخته شده بود و او گفت :

زمانیکه نادر فرزند محمد ظاهر شاه سابقه از دربار و ارگ رانده شده یا قهر نموده بود و به حیث و سمت رییس باغ وحش ایفای وظیفه مینمود و در منطقه دارالامان یا علا والدین بالا زندگی میکرد - یگان شب های مهتابی و آخر هفته در یکی از اتاق های اداری ریاست باغ وحش با رییس باغ وحش یعنی نادر و احمد ظاهر و احمد ولی مجالس موسیقی خصوصی دایر میکردند و نادر سه تار نواز بسیار خوبی است و بود و یکبار گفت :

به گمانم همین مصطفی ظاهر فرزند همان نادر است .

در مورد درسها و کورسهای موسیقی در کابل پرسیدم :

گفت این سوال را اینبار از زلمی رحمانی بپرس و برایش بگو تا بنویسد .

گفتم که قهر شدی :

نی - قهر نشدم .

چنین گفت ظاهر هویدا .

یکبار از یک خاطره اش سخن گفت که بعد از جنبش سوم عقرب سال ۱۳۴۴ خورشیدی آهنگی را در رادیو کابل ثبت نموده بود و بعد از آن دولت مداران مسوولین رادیو را متوجه ساخته بودند که چرا همچو آهنگی ثبت شده است ؟

از ریاست رادیو خواسته بودند تا وی را کسر معاش نمایند و ریاست رادیو به مقامات بالایی شان گفته بود که :

ظاهر هویدا کارمند رادیو نیست و چگونه وی را کسر معاش نمایند ؟

از وی پرسیدم که چه وقت و در کدام سال به اتحاد شوروی رفتی ؟

گفت : در سال ۱۹۹۶ میلادی بود .

در طول راه ظاهر هویدا از هر چمن سمنی میگفت تا اینکه به منطقه ریسن رسیدیم .

هنگامیکه پا در معاینه خانه دکتر حفیظ سینا گذاشتیم ، ظاهر هویدا از شدت دردی که در گردن و سر و شانه و بغل خود احساس مینمود ، مانند مار بخود می پیچید و پاهای خود را بکلی جمع نموده و چوم لوک شد . سید جان به نزد معاونین یا کمک داکتر ها رفت تا برای ظاهر هویدا نوبت را بگیرد و کمک داکتر ها برایش یک ورق کاغذ با ۹۳ سوال را دادند تا ظاهر هویدا به همه سوال ها پاسخ داده و داکتر با پرسش ها و پاسخ ها بتواند دید دقیق تر از مریضی ای که عاید حال ظاهر جان هویدا شده بود ، پیدا نماید . سید جان همه پرسش هارا به کمک ظاهر هویدا در روی کاغذ پاسخ داده و خود ظاهر هویدا از شدت درد نمیتوانست که قلم را بدست گیرد . پنج سوال دیگر را بی جواب گذاشت و از کمک داکتر جویای توضیح بیشتر در مورد پرسش ها گردیده و دوباره به جایگاه خود برگشت . هنگامیکه پرسش ها را جواب مینوشت . متوجه

گردیدم که ظاهر جان هویدا بیشتر از لحظات پیش به خود پیچید و درد وی را بسیار ناراحت ساخته بود و از سید جان خواهش نمود تا یک چوگی را پیش پایش بگذارد تا پاهای خود را راست و هموار نماید . سید جان چنان کرد و ظاهر جان به کمک دستهای خود پاهایش را روی چوکی دیگر گذاشت . من برایش یک پیاله چای سبز دم کرده آوردم و لحظه ای نگذشته بود که باز هم دردش شدت گرفت و بسیار زیاد ناراحتش

ساخت . در روی پنج چوکی دراز کشید و سر خود روی زانوی من گذاشت و پیشانی اش دارای چین های زیاد تر گردید.

سید جان به بیرون از اتاق انتظار رفت و از کمک داکتر ها خواهش نمود که اگر امکان داشته باشد - یک اتاق برای استراحت و انتظار ظاهر هویدا تا زمان اینکه داکتر همه جواب ها را بخواند و به دیدن ظاهر و معاینه اش بیاید ، برای ظاهر جان هویدا خالی نمایند . چند دقیقه بعد چنان شد و ظاهر جان در اتاق اکو پونتو یا طب سوزنی رفت و در آنجا استراحت کرد تا اینکه داکتر حفیظ سینا به دیدن اش برای معاینه آمد . بعد از سلام و علیکم با همه وی برای ظاهر هویدا گفت :

من از چهل سال به اینسو در المان میباشم اما صدای شما تا هنوز بگوشه هایم آشناست و جای خود را دارد و از مریضی و سوابق مریضی ظاهر هویدا پرسید و با خواندن پرسش هایی که در کاغذ بود - سوالهای دیگری را مطرح نمود . ظاهر هویدا همه جریان مریضی و درد هایش را از آغاز تا همان لحظات گفت و بیان نمود و داکتر برایش گفت که :

قد شما ۱۸۵ سانتی متر است و وزن بدن شما ۶۵ کیلوگرم شده است . چنین نوشته اید - این درست است ؟

ظاهر هویدا گفت بلی .

در مورد درد و جایگاه درد اش پرسید و ظاهر جان با دو انگشت دو طرف گردن - زیر نرمی گوشه هایش را نشان داد و گفت یک طرف بسیار درد دارد و داکتر معالج اش گفته است که طرف دیگرش غده سرطان دارد .

داکتر حفیظ سینا گفت :

دو گره دفاعی در دو طرف فعال تر شده اند و چنین معلوم میشود که این گره ها پندیده اند . این گره ها در اثر درد مقاومت مینمایند و از اینرو این چنین معلوم میشوند .

سید جان پرسید :

آیا امکان تداوی این مریضی با طب سوزنی وجود دارد یا اینکه این غده با عملیات جراحی دور میگردد؟

داکتر حفیظ سینا گفت :

در دو طرف گردن دو شریان جا دارد که خون را به مغز جاری میسازند و اگر گردن ما به یگ طرف خمیده باشد ، جریان روان شدن و انتقال خون به مغز آهسته میگردد و در نتیجه فکر مینماییم که دچار سر گیچی شده ایم .

این غده ها یا گره ها در روی شریان های دوطرف فعال شده اند و پندیده اند و درد از همین ناحیه ازار دهند شده است .

ظاهر جان هویدا در مورد عملیات پایش و جراحی شش اش هم سخن گفت و خواستار داروی برای درمان درد غده های گردن اش گردید .

داکتر حفیظ سینا از داروهای که دگتر خانه گی اش برای ظاهر هویدا داده بود ، سخن گفت و ظاهر هویدا نام دوا ها را بزبان آورد و از نام قطره چکانی یاد آور گردید .

دکتر حفیظ برای ظاهر هویدا گفت که :

از دو قطره چکان که یکی نوال جین نام دارد، اگر استفاده نمایید - عوارض جانبی اش کمتر است اما قطره چکان دیگری که ... نام برد ، گفت که عوارض جانبی اش زیاد است و دو عارضه اش یکی قبضیت و دیگری هم تهوع و دل بدی است .

همچنان گفت که اگر هرد و قطره چکان را یک جایی بگیرد - یکی ان دیگرش را تاجایی دفع مینماید و همچنان تیزاب معده تاثیر دوا و دارو را کمتر میسازد و بهتر خواهد شد که تنها از قطره چکان نوال جین که در خانه خویش دارد ، استفاده نماید .

در مورد پلاستر گفت :

پلاستر شما دارای شماره دوازده است و این پلاستر ها تا درجه یکصد و پنجاه و یا زیاد تر هم برای درمان دردها وجود دارند و عوارض جانبی اش نسبت به قطره چکان کمتر است . از قلب و در باره تکلیف قلب از ظاهر هویدا پرسید و ظاهر هویدا گفت :

که هیچ شکایت از این ناحیه ندارم .

داکتر حفیظ سینا برای ظاهر جان هویدا گفت که برایتان یک پلاستر دارای درجه بیست و پنج را مینویسم که دوبرابر پلاستر امروزی شما تاثیر دارد و تا ۷۲ ساعت این پلاستر در بالای درد تأثیر میداشته باشد و داکتر حفیظ سینا از ظاهر هویدا پرسید که داکتر معالج در شفاخانه ایپن دورف (شفاخانه دانشگاه هامبورگ) چه چاره ای را جسته است ؟

ظاهر هویدا از تداوی شیموترایی و شعاع صحبت نمود و داکتر حفیظ سینا گفت :
لطفن نامه داکتر و نتایج معاینات را هرچه زود تر به اختیارم بگذارید تا مطالعه نمایم .
من وسید جان گفتیم که امروز اسناد داکتر را باخود می آوریم .

وعده بعدی را بروز بیست و هفتم ماه فروری بعد از پایان وقت رسمی یعنی ساعت
شش و نیم شام گذاشتیم تا داکتر حفیظ سینا وقت بسیار زیاد و کافی برای معاینات
داشته باشد .

ظاهر هویدا گفت که به روز اول ماه مارچ در شفاخانه ایپن دورف خواهد رفت تا یک
سوزن پلاستیکی را روی دستش نصب نمایند و از راه آن شیمو تراپی را چند روز
بعد آغاز نمایند .

حفیظ سینا گفت :

خدا نکهداراقای ظاهر هویدا - در هفته دیگر بساعت شش و نیم شام باز هم دیگر را
میبینیم .

لطفن از گرفتن دوائی که برایشما تهوع آور است خود داری نمایید و فقط نوال جین را
وقتی که درد شما را ازار بدهد - روز سه بار و هر بار یازده قطره با یک گیلان آب
بنوشید . همچنان پلاستر درجه بیست و پنج را بگیریید و استفاده نمایید،

خدا حافظ

خدا حافظ .

دکتر حفیظ سینا یک نسخه برای ظاهر هویدا نوشت .

ما هرسه از معاینه خانه بیرون شدیم و ظاهر هویدا گفت :

حالا درد کمتر شده است .

دریک فروشگاه داخل شدیم و ظاهر هویدا گفت :

اسد بدیع گفته که همیشه یکنوع الوی خشک را بخور و شاید شربت آن الو هم پیدا
شود . سید جان لحظه ای بعد برگشت نمود و الوی خشک و شربت را با جودر کوبیده
از فروشگاه خریداری نموده و بسوی خانه هویدا روان شدیم . من موتر را درجایی

دور تر ایستاد نموده بودم و تقریباً پنجم متر از معاینه خانه فاصله داشت و ظاهر هویدا

همه راه را باما پای پیاده رفت و درموتر نشستیم و بسوی خانه هویدا حرکت نمودیم

با داکتر حفیظ قرار گذاشته بودیم که اسناد معاینات داکتر خانه گی و معالج هویدا را برایش هرچه زود تر میبریم و یا میرسانیم از اینرو با لیلی جان هویدا به وسیله تیلیفون همراه تماس گرفتیم و ظاهر هویدا به لیلی جان گفت که همان اسناد را تهیه بدارد و آماده کند .

ما بخانه ظاهر هویدا در حدود ساعت چهار ونیم بعد از چاشت رسیده و اسناد معاینات را گرفته و دوباره بسوی ریسن و معاینه خانه داکتر حفیظ سینا رفتیم و درست سر ساعت شش شام اسناد را برای معاینه خانه سپرده و دوباره بسوی خانه خویش روان شدیم .

لیلی جان همان شب در دواخانه یا داروخانه رفته بود تا پلاستر و قطره چکان را بدست بیاورد و برای ظاهر هویدا بدهد .

از بیست و یکم تا بیست و هفتم ماه فروری گاهی به ذریعه تیلیفون جویای احوال ظاهر هویدا میگردیدم و گاهی هم با سید جان به دیدن اش میرفتیم و باوی و خانواده اش می دیدیم .

ظاهر هویدا بسیار علاقه داشت تا خودش برایش در آشپزخانه غذای خود را آماده نماید و در یکی از روز ها ساعت ها در آشپز خانه مصروف پخت و پز منتو شده بود . ظاهر هویدا نسبت به روز های گذشته از درد زیاد نمی نالید و میگفت که یگان بار درد شدت می یابد .

روز بیست و هفتم ماه فروری :

بساعت چهار و سی دقیقه بعد از چاشت روز بیست و هفتم فروری سید جان و من به خانه ظاهر هویدا رفتیم و لحظه ای نشستیم و دوباره بسوی معاینه خانه حفیظ سینا روان شدیم . باز هم از همان جنگل گذشتیم و صحبت از سبزی و ازادی و جاده سبز زندگی در میان آمد و ظاهر هویدا از آینده و دورنمای سبز برای خود و مردم دنیا سخن میگفت .

باوی قرار گذاشتیم که در هر هفته برای چند روز در همین جنگل و جنگل های دیگر برای هواخوری میرویم و کوشش مینماییم تا جسم و جان خود را سالم نگهداریم . در تمام طول راه سخن از موسیقی و آینده افغانستان و فرهنگ بود و ظاهر هویدا به نقش فرهنگ ارزش زیادی قایل بود و از سیاست و سیاست مدار ها بنام دکان رنگ یاد میکرد .

از دایزنگی چندان خاطره ای نداشت و فقط میدانست که مادر بزرگوارش برایش گفته بود که در انجا به دنیا آمده است اما از مزار شریف تا کابل و از کابل تا سایر ولایات و از افغانستان و کشورهای منطقه تا اروپا و امریکا سخن گفت و در همه جا فرهنگ را دلیل ترقی و پیشرفت و یا عقب ماندگی و عقب نگهداشتی مردم میدانست .

ظاهر هویدا از تیاتر - سینما - موسیقی و شعر و ادب در پنجاه سال اخیر به شکل کوتاه سخن میگفت و یاد اور گردید که :

هیچگاه باید در مورد انانیکه ضد فرهنگ ترقی و پیشرفت افغانستان و جهان اند و انها یی که فرهنگ داران فرهنگ ستیز و دشمنان ترقی بشریت اند بایست عقب نشینی نکرد و در مورد دانشکده های ماکسیم گورگی سخن گفت . از کودکان و مادران و جنگ زده ها و اواره گان و بیجا شده گان در افغانستان و کشور های منطقه سخن میگفت و جنگ را نفرین میکرد و از جنگ بیزار بود . از نوشته تولستوی و کتاب «جنگ و صلح» سخن گفت و همچنان گفت که بخاطر دارد که چگونه فیلم «جنگ و صلح» روی اکران سینما رفت .

ساعت شش و بیست دقیقه شام باز هم به معاینه خانه داکتر حفیظ سینا رسیدیم و در اتاق انتظار نشستیم که باز هم درد ظاهر هویدا شدت گرفت و ظاهر جان باز هم روی چوگی ها دراز کشید و سرش را روی زانویم گذاشت و سید جان باز به نزد معاون داکتر رفت تا یک اتاق خالی را به اختیار ظاهر هویدا بگذارند .

از ساعت شش و نیم شام چند دقیقه گذشته بود که داکتر حفیظ سینا داخل اتاق شده و سلام گفت و جویای احوال ظاهر هویدا گردید . ظاهر هویدا باز هم از درد شکایت داشت

حفیظ سینا در مورد معاینات شفاخانه ایپن دورف گفت که این اسنادی که من مطالعه کردم نتیجه معاینات تاریخ چهاردهم ماه فروری است و از روز های بعدی را هم باید به اختیار ام بگذارید .

ظاهر هویدا در مورد شیموتراپی پرسید و داکتر حفیظ سینا گفت :

در اثر شیمو تراپی و شعاع دادن این دو غده ها یا گره ها از رشد بیشتر مانده و خورد تر میگردند و بسیار کوچک خواهند شد و شیمو تراپی و شعاع دادن تا هفت هفته ادامه خواهد یافت .

تا چهل دقیقه همه سوالهای خود را ظاهر هویدا ازداکتر نمود و داکتر برایش شماره تلفون همراه خود را در کارت ملاقات خویش نوشت و به ظاهر هویدا گفت :

هروقت درد داشتید یا سوالی برایم یک زنگ بزنید و من دوباره با شما تماس میگیرم .

برای شما سلامتی و تندرستی ارزو دارم و هیچ تشویش نداشته باشید .

سید جان یک البوم از « ای کاش ای عشق » را که ظاهر هویدا بنام داکتر حفیظ سینا امضا نموده بود - برای داکتر سپرد و داکتر حفیظ سینا تشکر نموده و به ظاهر هویدا گفت :

فردا سالروز تولد شماست . تولد شما را از همین حالا مبارک میگویم و به ارزوی برگزاری جشن های تولد شما در سالهای دیگر .

ظاهر هویدا تشکر نمود و ما همه از داکتر خدا حافظی نموده و به سوی خانه روان شدیم .

ساعت هشت ونیم شام به دم دروازه خانه ظاهر هویدا رسیدیم و با وی خدا حافظی نمودم و سید جان با ظاهر هویدا تا منزل سوم در خانه اش رفت و چند دقیقه بعد دوباره برگشت نمود و ما بسوی خانه خویشاوندان سید جان رفته و همسر و کودکان سید جان را که در یک محفل نکاح شرکت نموده بودند - دیده و در انجا با انها یک جا شده و بسوی خانه وکاشانه خویش رفتیم .

بیست و هشتم فروری و شصت و هفتمین سالگرد ویا آخرین سالگرد تولد ظاهر هویدا در حضور خودش در شهر هامبورگ

به روز سه شنبه بیست و هشتم ماه فروری با سید جان برای تبریک گفتن سالگرد تولد ظاهر جان هویدا رفتیم و هریک دسته گلی و شیرینی ای را برایش برده و سالروز شصت و هفتمین سالگرد تولد اش را برای خود وی و تمام اعضای حاضر

در خانواده هویدا تبریک گفتیم . با وحیده جان و علی جان و ظاهر هویدا قصه هاوسخن ها گفتیم و چند عکس یاد گاری از آن روز گرفتیم که برای من این آخرین عکس ها از ظاهر هویدا است .

نیلی جان نواسه ظاهر هویدا که دختر ژاله جان هویدا است یک دسته گل را از پول پس انداز خودش با شیرینی خریداری کرده و برای ظاهر هویدا تحفه آورده و سالگرد تولد پدر کلان را مبارک گفت و ژاله جان همچنان .

عکس ها را باهم میبینیم :





ظاهر هویدا - سید جان - علی جان و وحیده جان هویدا









اول ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی

قرار برین بود که ظاهر جان هویدا به روز اول ماه مارچ به شفاخانه ایپن دورف یا شفاخانه دانشگاه هامبورگ برود و لیلی جان وی را همراهی نماید و در انجانی چه یا سوزن پلاستیکی به بازویش نصب نمایند تا برای تداوی شیمو تراپی آماده گردد .

چاشت همان روز من بخانه ظاهر جان هویدا تیلیفون کردم و وحیده جان گفت :

ظاهر جان استراحت است .

لیلی جان تنها به شفاخانه رفته و ظاهر جان گفته که برایش نوبت ای دیگر برای یک روز دیگر بگیرند . از وحیده جان هویدا خواهش نمودم که برای لیلی جان بگوید که هروقت که بخانه آمد برای من تیلیفون نماید . نیم ساعت بعد لیلی جان هویدا برایم تیلیفون نموده و گفت :

کاکا باقی !

پدر جانم امروز حوصله رفتن را نداشت و من تنها رفتم و برایش یک نوبت دیگر گرفتم . بعد از چاشت امروز باز هم بخانه هویدا تیلفون کردم و از احوالشان پرسیدم و ووحیده جان گفت که ظاهر جان بیدار است و میتوانی با خودش هم گپ بزنی . با ظاهر جان صحبت کردم و از وعده روز دیگر برای داکتر صحبت کرد و ما باهم خدا حافظی نمودیم

به روز سوم ماه مارچ با سید جان بخانه ظاهر هویدا رفتیم و سلام گفتیم . ارش جان هویدا و لیلی جان هویدا هر دو درکنار وحیده جان نشسته بودند و چند تن از دوستان شان در آشپز خانه نشسته و باهم صحبت مینمودند .

تا ناوقت شب نشستیم و من گفتم :

اگر درروز دیگر به شفاخانه میرفتید - من با شما میروم . لیلی جان گفت برایتان تکلیف میگردد و من خودم با پدرجانم میروم .

ما باهم باز هم از هر چمن سمنی گفتیم و خدا حافظی نمودیم و ظاهر هویدا سه بوسه از سید جان گرفت و وی را به آغوشش فشرد و همچنان بامن .

وقتی از در خانه بیرون میشدیم باز هم وحیده جان و ظاهر جان لطف نموده تادم دروازه دهلیز بیرون شده و تاوقتی که لفت یا آسانسور آمد و ما رفتیم ظاهر جان و وحیده جان در دم دروازه ایستاد بودند و دستان شان را به عنوان خدا حافظی تکان میدادند .

ما هم دستهای خود را تکان داده و خدا حافظی نمودیم .

وقتی به سرک رسیدیم و به موتر نشستیم - سید از من پرسید :

متوجه شدی که ظاهر چه نوع خدا حافظی کرد ؟

درتمام وقت شناسایی بامن همین چنین بغل کشی ننموده و بوسه های گرم از من نه گرفته بود .

من برایش گفتم :

ظاهر هویدا انسان مهربانی است و هر وقت با دوستانش چنین خدا حافظی مینماید .

وقتی به نزدیکی های خانه وکاشانه خود رسیدیم ، تا ساعت دونیم شب باهمدیگر در کوچه ها قدم زدیم و نگرانی خود را از وضع صحی ظاهر هویدا بیان کردیم .

روز چهارم مارچ باز هم با ظاهر هویدا و ووحیده جان صحبت تیلیفونی داشتم .

پنجم ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی

در روز پنجم مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی برای سید جان تیلیفون نمودم که من بخانه ظاهر جان هویدا میروم و آیا آماده است که با هم برویم ؟

سیدجان گفت :

تا ده دقیقه دیگر میرویم .

من برایش گفتم :

یکبار به خانه ظاهر جان تیلیفون نما و باز بیرون بیا که برویم .

سید جان با چشمان گریان و فغان زنان به کوچه برآمده و بسویم آمد و وی را به آغوش خود گرفتم و وی بصدای بلند کریست و مویه کنان راه میرفتیم و همه همسایگان ما متعجب بودند و خواستار کمک نمودن بما بودند و می پرسیدند که چه خبر است ؟ در سرویس بس نشستیم و بعدن با قطار زیر زمینی و باز در بس نشسته و بسوی خانه ظاهر هویدا رفتیم و وقتی زنگ دروازه را فشار دادیم در را باز کردند و دیدیم که در خانه شان تمام برادران و خواهران و وحیده جان و چند دوست شان رسیده بودند و هریک با چشمان اشک بار بسوی همدیگر می دیدند . همدیگر را به آغوش گرفتیم و به یک دگر تسلی می دادیم . وحیده جان و ژاله جان و لیلی جان و ارش جان و علی جان و مسیح جان همه با چشمان گریه آلود بسوی همدیگر می دیدند و درخانه بسیاری از خویشاوندان و دوستان و وحیده جان هویدا وجود داشت و دوستان و رفقا و اشنایان ظاهر جان هم هریک برای نیم ساعت و یا بیشتر برای تسلی خاطر و اظهار غم شریکی می آمدند و می رفتند .

جای ظاهر هویدا برای همیشه در آن خانه خالی ماند . در اتاق ظاهر جان هویدا و بروی بالین اش و وحیده جان و فرزندانش یک جلد قران کریم را با عکس از وی گذاشته بودند و صدای تلاوت قران کریم از یک بلند گوی دستگاه برقی به گوش می رسید .

ظاهر جان را به جایی دیگر انتقال داده بودند و تاوقت تهییه و ترتیب کاغذ های اداری منتظر می بودیم .

بعد از چاشت و دیگر همان روز بود که خبر رسید که اسناد از دفاتر دارند تکمیل میگردند و داکتر فاروق و ووحید رویان باهم صحبت نمودند که مراسم غسل و کفن و جنازه و فاتحه چه وقت باشد ؟

مسیح جان هویدا هم گفت که برای کاکا هایش منیر جان و کبیر جان هم پیغام فرستاده که پدرش ظاهر جان هویدا زندگی را پدرود گفته است .

من در اتاق مسیح جان هویدا رفتم و برای دوستان از جاودانه شدن ظاهر هویدا نوشتم و هر لحظه تیلفون ها و پیامهای همبستگی و غم شریکی با خانواده هویدا جریان داشت .

قرار براین شد که جنازه ظاهر جان هویدا بروز جمعه نهم ماه مارچ ۲۰۱۲ میلادی خوانده شود و همان روز هم در مسجد ابراهیم خلیل الله واقع بیل شتیت فاتحه مردانه و زنانه برگزار گردد.

تا ساعت نه و نیم شب در خانه ظاهر جان هویدا بدون ظاهر هویدا باهمه عزیزان نشستیم و در غم و اندوه خود با یک دیگر خود را شریک ساختیم و حالتی بسیار بدی داشتیم .

تاروز هشتم ماه مارچ هر روز تا ساعت یازده شب در خانه ظاهر هویدا با فرزندان می نشستیم و روزها و شب های بسیار درد ناک و سختی بودند .

روز پنجشنبه یا هشتم ماه مارچ باز هم برای بار دیگر در خانه ظاهر هویدا نشستیم و منیر جان هویدا از سفر هند رسیده و همان روز کبیر جان هویدا از کلیفورنیا تازه رسیده بود . درباره روز جمعه و مراسم جنازه و فاتحه باهم صحبت نمودیم و منیر جان هویدا و صمد زی با سید جان و ارش جان هویدا ، علی جان هویدا و مسیح جان هویدا و یک تن از دوستان مسیح جان که رامین جان نام دارد در انجا تا ساعت یازده شب در مورد مراسم جنازه و فاتحه باز هم صحبت نمودیم و فردایش یعنی نهم ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی بساعت ده و بیست دقیقه صبح مراسم خدا حافظی با ظاهر جان در یکی از اتاق های بزرگ آرامگاه برگزار شده و دوستان ظاهر هویدا اعم از زن و مرد در ان اتاق حضور داشتند و یکی تن از قاریین مسجد حضرت ابراهیم خلیل الله با خواندن آیات از قران کریم محفل خدا حافظی را هم آغاز و هم پایان بخشیده و تابوت ظاهر جان هویدا را جوانان بشانه های خود گذاشته و هریک هفت قدم بسوی جایگاه برپایی جنازه بدوش خود بردند و در تمام راه کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» ربا صدای بلند میخواندند . جنازه ظاهر هویدا بساعت یازده و ده

دقیقه صبح در جایگاه معین خوانده شد و تابوت ظاهر هویدا را بساعت یازده وسی دقیقه صبح در آرامگاه ابدی اوین دورف در مزار مسلمانها بخاک سپردیم . دوستان ظاهر هویدا از هر گوشه وکنار دنیا که بیشتر از دوهزار وپنحصد انسان اعم از زن و مرد بودند ، در انجا حضور داشتند .

بساعت دوازده وچند دقیقه بعد از چاشت همان روز قاریین وامامان اخرین دعا وقران کریم راخوانده و ایشان بخاطر ادای نماز جمعه بسوی مسجد رفتند .

سینما گران - هنر پیشه های تیتر - موسیقی نوازان و هنرمندان و شاعران در انجا حضور داشتند و برابر به برنامه که یک شب پیش صحبت شده بود - نخست چند کلمه ای صمد زی گفته و بعدن اسد بدیع درمورد ظاهر هویدا سخن گفت . بعد از ان منیر هویدا برادر ظاهر هویدا چند جمله ای بزبان راند و همچنان استاد عبدالوهاب مددی درمورد سجایای ظاهر هویدا سخن گفت .

از مواصلت نمودن پیامهای تسلیت از ریاست جمهوری افغانستان - وزارت اطلاعات وکلنور افغانستان - رادیو تلویزیون افغانستان و پیام های تسلیت از ده ها بنیاد فرهنگی و هنری یاد شد و لی بخاطری ضیقی وقت پیام ها خوانده نشد. در اخیر خانم نجیبه هوتکی با وجودیکه در برنامه پیشتر تهیه شده ازپیام انها سخنی در میان نبود ، پیامی غم شریکی کوتاهی ازطرف شورای زنان را به زبان آورده و دوستان ای از ایران و استرالیا و المان اکلیل هایی گل را برمزار ظاهر هویدا گذاشتند .

مراسم خدا حافظی با شرکت کنندگان در مراسم جنازه تا ساعت یک ونیم چاشت ادامه یافت و بساعت دو بعد ازچاشت مراسم فاتحه درمسجد ابراهیم خلیل الله برگزار شد و تا ساعت چهار دیگر ادامه یافت ودراخیر از همه حاضرین در مسجد خواهش شد تا مهربانی نموده و برای صرف نمودن نذر و نان و غذای که تهیه شده است ، در مسجد تشریف داشته باشند و به ارواح ظاهر هویدا و همه گذشتگان دعای نیک بنمایند .

این بود فشرده از گزارش چند روز اخیر با ظاهر هویدا وبدون ظاهر هویدا .

یاد ظاهر هویدا گرامی باد .

از انجاییکه از مراسم جنازه وفاتحه ظاهر هویدا فیلمبرداری نیز گردیده است . من از نوشتن سخنرانی ها ومصاحبه ها دراین جا پوزش میخوام وتاجای که امکان داشته باشد فیلمهای کوتاه را که توسط دوستان ظاهر هویدا منتشر شده اند ، یک بار دیگر

برای شما منتشر می‌سازم و همچنان مصاحبه‌هایی را که با ظاهر هویدا چه در افغانستان و چه در خارج صورت پذیرفته است به شکل جدا گانه باز هم منتشر می‌سازم .

آهنگ‌هایی از ظاهر هویدا را تاجایی که در این وقت کوتاه می‌توانم ، گرد آورده و برایشما منتشر می‌سازم و میدانم که همه یاد ظاهر هویدا را گرامی می‌داریم . بسا گپ‌ها را ناگفته می‌گذارم . همچنان در بخش‌های دیگر یاد داشته‌های نیز بنگارش می‌آورم .

در پایان این بخش یادداشتی از زلمی رحمانی را که باری از چهل و پنج سال پیش با ظاهر هویدا در بخش تیتر و سینما همکاری داشته است ، در اینجا منتشر می‌گردانم . یاد ظاهر هویدا گرامی و بهشت برین جایگاهش باد .

زلمی ناتور رحمانی درباره ظاهر هویدا

در هشتم ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی یا سه روز بعد از وفات شاد روان ظاهر هویدا و یک روز پیش از مراسم خاک سپاری ظاهر هویدا - زلمی ناتور رحمانی دوست دیرینه شاد روان ظاهر جان هویدا خاطره‌هایش را چنین نوشت :

«خبر دردناکی فوت هنرمند فرهیخته کشور و یکی دیگر از اعضای خانواده هنرمندان افغانستان تکان دهنده بود ، ظاهر همیشه هویدا بتاريخ پانزدهم حوت 1390 خورشیدی از چشم دنیای بی مروت پنهان شد ، روانش شاد ، صدا و سیمایش در خاطره‌ها بطور مستدام هویدا باد ... او عمری آبرومندان به رسایی قامتش بلندبالا زیست ، و چون صلابت صدایش پُر طنطنه زندگی کرد

خاطره‌ها ذهن را به دورها می‌برد ، سال 1344 بود ، فیض محمد خیرزاده جوان هنردوستی که وجودش سرشار از خدمت برای هنر بود ، باآگاهی‌های مسلکی و سند فراغت در رشته تیتر و سینما از امریکا بوطن برگشته و موسسه (هنرهای زیبا) را بنیاد گذاشت ، این اولین موسسه هنری در سطح کشور بود که هنرمندان در آن آموزش مسلکی می‌دیدند ، موسسه‌ای بود نه چندان بزرگ ، درجاده

نادرپشتون ، در منزل بالای یک شرکت تجارتی بنام (اتالیف) در جوار دکان کوچک قاری امان نوایی ، در آن زمان فروشگاه بزرگ افغان وجود نداشت . اولین بار آقای هویدا در همان موسسه بلندبالا و کشیده به چشم ظاهر شد ، دوستی ها نسج گرفت و پی آمد آن تا

زمانی رسید که آقای هویدا
)

عزم سفر کرد ، آهنگ شهر دگر کرد)
رفت تا آهنگ
(ای مو طلایی)
را برای

(چشمان آبی)
زیبا رویان (کمر باریک)

بخواند ...

هویدا در پهلوی هنر موسیقی و آواز خوانی در رشته تمثیل هم استعداد قابل تمجید داشت ، این آدم از همان آوان طفولیت به قول منابع مختلف مستعد و هنر آفرین بود ، آهسته آهسته در زمینه های دگر هنر هم توانایی هایش را به نمایش گذاشت ، نوازندگی ، تصنیف سازی ، گویندگی ، برنامه سازی ، تمثیل ، نقش آفرینی و ...
آقای هویدا شبیه دُر ناب در دنیا موسیقی خوش درخشید ، او کم خواند مگر زیبا ، گیرا و ماندگار ، طنین صدایش وقتی که میخواند (ای نی نوای جاویدان) جاویدانه اساس ترین رشته های احساس هنر دوستان را به اهتزاز می آورد وقتی صدای آکوردیون و آواز گیرای آقای هویدا ، در شب های مهتابی در فضای مشبوع از عطر گل های شبو و مُرسل در باریکه راه های تپه پغمان می پیچید (امشب است مهتاب ، یارم نیست) جوان های عاشق را بیشتر رویایی و شیدا میساخت ،

وما ، من ، واسع صریر ، کریم جاوید و دیگران کورس گونه آن بیت را تکرار میکردیم ، شاید خارج از ریتم ، ولی دل مان خوش بود . . . او در حلقه دوستان جوان و هنرمندش آقای عزیز آشنا ، رحیم جهانی ، ببرک وسا ، کارگر ، چیترام ، دوشیزه رعنا و یکی دو جوان دیگر که متاسفانه نام های شان از حافظه ام فرار نموده ، در دیپارتمنت موسیقی موسسه هنر های زیبا مصروف ساختن اولین گروه آماتور بودند ، آنگاه من ، آقای خان آقای سرور ، مزیده سرور ، احسان اتیل ، حیات الله خروش ، مقدسه مخفی ، زلیخا نورانی ، زلیخا نگاه ، ستار جفایی ، هما ابراهیمی ، عباس شبان ، میا احمدی ، زرغونه ، سینا پتی برادر زنده یاد پرانات ، یحیا شور انگیز پدر هنگامه جان و کسان دیگری شگرد های هنر بازیگری در تیاتر را فرا می گرفتیم ، دوره فراغت از آموزش را بابرگزاری کنسرت با شکوه ای توسط جوانان آماتور هویدا ، آشنا ، جهانی و گروه شان و نمایشنامه های (بازیچه ها شیشه یی) و

(کاروانسرای) در سٹیژ سینمای کابل و کابل ننداری و فلمی بنام (مانند عقاب) به اتمام رسانیدیم، سال 1347 کارهای عملی را بصفت هنرپیشه های مسلکی در پوهنی ننداری که در جوار مکتب استقلال واقع بود آغاز نمودیم، یکی از ناب ترین درامه ها نمایشنامه های کمیدی (چاق ولاغر) (اثر چخوف و) (طلبگار) بود، که نقش آفرینی آقای هویدا و جهانی بیننده ها را از زیادت خنده تا اوج بی خودی می بُرد... ..

سال 1349 یک دور دگر، جذب یک دستگاه دگری بنام (ثقافت و هنر) در چوکات وزارت مطبوعات شدیم، درین دوره جوانان و هنردوستان دیگری اعم از پسر و دختر با ما پیوستند، باوجود داشتن آموزگاران داخلی و خارجی و دوره سه ساله آموزش در صنف های مسلکی،

بعد فراغت ما را عقب نخود سیاه روان کردند

به این معنا که در زمان وزارت داکتر انس و بنا بر تصمیم حکومت هنرستیز ما را خلاف مسلک و رشته مان به صفت معلمین اصول صنفی به هر طرف پراکنده ساختند، طبیعت است که این وظیفه مطابق میل هیچ کدام ما نبود، چون ما اصول تدریس نمیدانستیم و نه از کدام موسسه تربیه معلم فارغ شده بودیم، قصه پُر درد و ستم آن دوران است... در آن زمان آقای هویدا درکنار برادران جوان و هنرمندشان آقای کبیر هویدا و منیر هویدا راه های دشوار آوازخوانی، نوازندگی و آهنگسازی را بصورت علمی می کوبیدند و پیروزمندانه به پیش میرفتند، من وقتی از کابل ننداری به دیپارتمنت هنر و ادبیات رادیو با فریده جان انوری همکاری کردم، این همکاری در برنامه های تیاتر رادیویی آثار نویسنده های شهیر جهان همیشه حلاوت و هوای خوش همگامی و رفاقت خالصانه آقای هویدا را داشت تا آن دم که ظاهر جان هویدا از قفس ستم و اسارت صیاد پرید و آنطرف دریاها رفت، و من اسیر و زندانی قفس شدم...

آقای هویدا همانطور که گفته آمدیم با همت والا، رسایی طبع و صلابت اندیشه آبرومندانه زیست، او مرارت و سختی های زیادی را تحمل کرد و با ناسازگاری های روزگار مبارزه نمود، مگر هیچگاه و هرگز در مقابل سیستم های ارتجاعی حکومت های جابر و رژیم های ضد مردمی و مزدور کرنش نکرد و برای مدح و بقای آن خاینین نخواند، روحش شاد و صدا و سیمایش همیشه در خاطره ها ظاهر و هویدا باد.

این چه قانونی ، چه تدبیری ، چه آئینست ؟ آنهای که هرروز با داس انواع ستم ، خرمن هستی جوان ترین جوانه ها را درو می کنند ، موی هدر نمی دهند ، مگر مرغوب ترین و زیبا ترین گلهای باغ زندگانی هرازگاهی بدست تندباد نیستی تاراج میگردد ؟ !!

فرهاد دریا چنین گفت :

مثل هیچکس نبود

سبک و سیاق نخستین آهنگ ها و آواز های هویدا در ابتدا بیشتر شبیه به گذشتگان موسیقی سنتی افغانی بود اما روز به روز به خویشتن خویش مانده تر شد تا بجایی رسید که دیگر نه کسی چون او بود و نه او، چون دیگران.

ترانه های چون "رعشه در دست باغبان افتاد"، "نازم آن مشتی که فرق زورمندان بشکند"، "ناله به دل شد گره"، "من شریک غم جانکاه توام گریه مکن"، "همه جا دکان رنگ است"، "در پیش بی دردان چرا فریاد بی حاصل کنم" و ده ها سرود دیگری از این دست، نمایانگر روح پرخاشگر هویدا بودند.

در آن روزگار که جو سیاسی، اجتماعی برای اکثر هنرمندان به تعطیلات تابستانی شبیه بود و اکثر هنر آفرینان در پی روزمره گی ها و مجلس نوشانوش و خیالپردازی خویش بودند، تنها فرزندان رنج که هویدا یکی از آنها بود، به این دل مشغولی ها گلو می دریدند و مشت بر دهن ستمباره ها و زور گویان می کوفتند.

هویدا نه تنها یک حماسه سرای پرخاشگر بود که عاشقانه ترین سرود های جوانی و عشق های بی خیال و معصوم را نیز ابریشم تنید و به بی مرگی رسانید. "شنیدم از اینجا سفر می کنی"، "صبح دمید و روز شد"، "ای پری چهره مژگان سیاه"، "شب به خلوت چشم

گریان"، ای کاش، ای عشق!"، "آسمان رنگ تو آبی آبی"، دوستت دارم برده ای دل من"، بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را" و آهنگ های بیشمار دیگر از این دست.

مثل یک کودک، راست می گفت. بزرگ بود اما ادعایی نداشت. عظیم ترین دغدغه او نابرابری و رنجی بود که مردمش در آن می سوخت.

وجدان آگاه یک نفس او را آرام و قرار نمی گذاشت؛ او فرزند رنج بود. موسیقی متعهد در حد متعالی آن شاید در افغانستان پیشینه خیلی دور و درازی نداشته باشد و یا حتی ادعای تعالی در آن نیز اندکی زود باشد.

"جرقه های تعهد در برابر موسیقی، جامعه، اخلاق، انسان و بشریت در صدا و پرخاش و آثار هویدا جسته و گریخته به مشاهده می رسید و به جرات می توان ادعا کرد که اگر افغانستان موسیقی متعهد دارد، آغازش با نام هویدا گره خورده است."

نخستین آشنایی با ظاهر هویدا

من نخستین بار با ظاهر هویدا در سال ۱۹۷۲ میلادی یا چهل سال پیش از امروز در شهر هامبورگ آشنا شدم. انوقت ظاهر هویدا بر اثر خواهش دوستان اش وحید رویان و دیگران با شهره وان و یحیا شور انگیز (پدر هنگامه جان و فرشته جان و...) از سفری که تا پوئلند داشتند - به هامبورگ آمدند و من در نیز در پانسیون آقای سلام عابد در کوچه برودر شتراسه شماره ۲۶ در اتاق مسافر خانه ای با سایر مسافران زندگی مینمودم. چهل سال پیش ظاهر هویدا با قامت رسا و استوار و چهره بشاش با پاهای سالم خودش بدون عصا چوب خیلی استوار راه میرفت و در دو هفته چند شب تا به نزدیکی ها سحر در پانسیون سلام عابد با دوستانش شهره وان و شور انگیز با موسیقی دل انگیزش روان همه را نوازش میداد اما من متاسفانه انوقت ها دارای حس شنوایی نبودم و پرده های گوش هایم ترکیده و کفیده بودند و در حال که کر بودم و نا

شنوا در مجالس شان مینشستم و فقط از دیدن و نشستن بایشان خوشحال بودم . - در انزمان جوان اواز خوان دیگری بنام قادر جاوید هم به هامبورگ امد و این چهار یار وفادار (ظاهر هویدا - شهره وان - شور انگیر و جاوید) بعد از دو هفته از هامبورگ دوباره بصوب پولند سفر کردند .

وحید رویان ان زمان مسوولیت و سر پرستی پانسیون و یا مهمانخانه آقای سلام عابد را بدوش داشت .

این نخستین دیدار با ظاهر هویدا برمیگردد به چهل سال پیش از امروز.

دیدار دوم با ظاهر هویدا

من در سال ۱۹۹۰ میلادی بعد از سال ۱۹۷۲ میلادی برای بار دوم ظاهر هویدا را در یک هتل ای در خیابان شتین دام در نزدیکی های مرکز قطار و یا ریل یا خط آهن دیدم و درست زمستان سال ۱۹۹۰ بود . یعنی بیست و دو سال پیش از امروز . ظاهر هویدا با خانم اش وحیده جان هویدا و پنج فرزندان شان (ژاله جان - لیلی جان - آرش جان - علی جان و مسیح جان هویدا) در سال ۱۹۸۹ میلادی از افغانستان به هند سفر نموده و در سال ۱۹۹۰ میلادی به المان - هامبورگ سفر کردند و انهنگام که من به دیدن ظاهر هویدا در هوتلی واقع شتاین دم در هامبورگ رفتم - ظاهر هویدای سال ۱۹۷۲ را به تنهایی ندیدم بلکه نخست با خانواده ظاهر هویدا که همسر وی وحیده جان عمر هویدا و فرزندان شان ژاله جان هویدا - لیلی جان هویدا و آرش جان هویدا و علی جان هویدا و مسیح جان هویدا و ظاهر هویدا را دیدم اما با ظاهر هویدا سال ۱۹۷۲ میلادی زیاد فرق داشت . فرق و تفاوت چشمگیر در این بود که پآ های ظاهر هویدا در اثر تصادم یک ریکشا در شهر دهلی واقع هندوستان که ظاهر هویدا در آن نشسته بود ، شکسته بودند و پاهایش سیم داشتند و راه رفتن برای ظاهر هویدا بسیار مشکل بود .

دیری نیابید که خانواده ظاهر هویدا از همان هتل نامبرده به یک اپارتمان واقع ترومل شتراسه که در بخش التونای شهر هامبورگ واقع است ، نقل مکان نمودند و ظاهر هویدا به تداوی پاهایش آغاز نمود و روزی شد که دکتوران سیخ ها را از پایش بدور انداختند و ظاهر هویدا دوباره روی پاهای خودش به راه رفتن آغاز نمود . من متوجه شده بودم که در ظرف چند ماه ظاهر هویدا با نیروی بیشتر به راه رفتن آغاز کرده بود و گاهی در خانه و گاهی در سفر باهم هم صحبت میبودیم . بعدن خانواده هویدا از ترومل شتراسه به منطقه شتایلس هوپ کوچ کردند و تا امروز در همانجا اقامت دارند .

اگر من درمورد ظاهر هویدا از ۱۹۹۰ میلادی تا روز پنجم مارچ ۲۰۱۲ میلادی را بنویسم ، باور نمایم که در بیست سال دوستی با هویدا بیشتر از صد ها خاطره نیک از وی دارم و میدانم که حوصله خوانندگان بسر خواهد رسید ، چه من قصد نوشتن زندگی نامه ظاهر هویدا را در همین لحظه ندارم.

ظاهر هویدا به کتاب علاقه بسیار شایان داشت و هرروز و در هر حالت کتاب میخواند و نتنها کتاب روی میز و نزدیک کوچ نشین اش قرار داشت بلکه در روی بالین اش نیز کتاب هایی را گذاشته و پیش از رفتن از خواب و بعد از بیدار شدن از خواب با کتاب خواندن مشغول و محشور بود . الماری های کتاب در خانه نشین ، در دهلیز و در اتاق خوابش جا داشت و هر باری که با وی میدیدم در مورد کتابی که به تازگی خوانده بود ، جروبحت مینمودیم . در نخستین روز سال ۱۹۹۰ میلادی برایش کتاب ای را بطور تحفه برده بودم و هر بار که به دیدنش میرفت کتابی با خودم میبردم و بسیار زیاد خوشحال میگردید و در ده سال اخیر هر زمانی که از افغانستان برمینگشتم ، به دین ظاهر هویدا و خانواده اش میرفتم و بسیار زیاد از اوضاع زندگی مردم و فقیر ترین و غریب ترین ها می پرسید . برایش روزنامه ها ، هفته نامه ها و مجلات و کتابهای زیادی را که به تازگی در کابل از چاپ بیرون شده بودند ، می بردم و بیش از حد علاقمند خواندن بود .

من در بیست سال اخیر در همه شهر هامبورگ هیچ انسانی را از افغانستان ندیده ام که به اندازه ظاهر هویدا عاشق کتاب و کتاب خواندن بوده باشد .

من باری ساعت هارا با ظاهر هویدا در منزل اش با اعضای خانواده اش یکجا میبودم و فرزندانش مرا کاکا باقی میگفتند و می گویند و ظاهر جان نیز از زبان فرزندانش مرا گاهی هم کاکا باقی میگفت . من در همه عمر شناسایی ام از ظاهر هویدا سخن زشت در مورد هیچ هنرمندی را نشنیدم و وی عاشق هنر بود و هیچگاه به تکرار سخن نمیگفت .

هر روز از موضوع نو سخن میگفت و در مورد کتابی که به تازگی خوانده بود باهم صحبت مینمودیم .

در سال ۱۹۹۳ میلادی ظاهر هویدا با ظاهر جان رحیمی بسوی شهر بن رفتند تا در انجا در محفل هنری ایکه اتحادیه و انجمن فرهنگی شهر بن دایر کرده بود - اشتراک نماید و جالب ترین خاطره اینست که شب برگزاری محفل برابر به شب انتقال قدرت از حزب « وطن » به مجاهدین بروز هشتم ثور بود . همان شب طرفداران حزب اسلامی - در شهر بن اعلامیه پخش نمودند تا از برگزاری کنسرت ظاهر هویدا و برگزاری شب

سیاسی و فرهنگی جلوگیری به عمل آید و وقتی موضوع را به ظاهر هویدا مطرح ساختند - ظاهر هویدا مخالفت علنی خویش را با اعلامیه نویسان مطرح نموده و برای برگزاری شب فرهنگی پافشاری نموده و گفت :

«اگر امشب به فرمان ایشان از اجرای کنسرت عقب نشینی نمایم - فردا از من همسر و دخترانم را می خواهند - چشمانم ترس را نمیشناسد و من هرگز به هیچ زور آور تن نداده ام و نخواهم داد .»

همان شب یحیا شور انگیز در پشت پرده نشسته بود و فرهاد دریا با سلطان فانوس در روی ستیز در پشت پرده باهم صحبت داشتند که کنسرت و شب فرهنگی آغاز شد و غفور جان زمانی به مثابه ژورنالیست توانا اوضاع انروزه را برای شرکت کنندگان بیان میداشت که ظاهر هویدا روی صحنه نمایان شد و با کف زدن های ممتد علاقمندانش استقبال گردید و ظاهر هویدا بجای نیم ساعت برای دو نیم ساعت بدون تفریح در روی ستیز برقرار ماند و به آواز خوانی ادامه داد و به انهاییکه دشمن هنر و فرهنگ بودند - نشان داد که ظاهر هویدا از میدان هنر و فرهنگ به هیچ وجه بیرون نمیروند.

ظاهر هویدا در زمره اهنگ هایش شعری از باقی قایل زاده را نیز با صدای جادویی اش چنین خواند :

نازم آن مشتی که مغز زور مندان بشکند

تف به آن دستی که دل های ضعیفان بشکند

و شور و فریادی در سالون بنهوفن که همان شب همان محفل فرهنگی در انجا دایر شده بود - همه را به کف زدن ها واداشت .

ان شب به پایان رسید و باوجود اینکه در همان شب عده خواستند محفل را برهم زنند - اما ظاهر هویدا با اهنگ هایش برهمزنان محفل را واداشت تا عده ای از محفل بیرون شده و عده ای هم در محفل شرکت نمایند و به اهنگ های ظاهر هویدا گوش بدهند .

این خاطره از نخستین برآمد ظاهر هویدا در شهر بن را بخاطری نوشتم که می دیدم که ظاهر هویدا نتنها آواز خوان شوقی یا آماتور بود ، بلکه خود را متعهد نیز می دانست و برای گسترش هنرش در جانجوری و بیماری نیز می اندیشید . همان وقت پاهای ظاهر هویدا هنوز درد میکرد و سیخ ها درپاهایش وجود داشت .

بار دیگر برایم گفت که:

عروسی هنگامه جان با فرزند مزیده جان سرور و خان اقا سرور در شهر بن برگزار می‌گردد و باهم نخست به دیدن حیات الله حیاتی در شهر کاسل می‌رویم و در آنجا با خانواده خانم افسانه جان هم می‌بینیم و در آخر به عروسی هنگامه جان می‌رویم و در راه با وحدت جان هم خواهیم دید.

ما بسوی شهر کاسل رفتیم و یک شب را با حیات الله حیاتی که فلم بردار و نقاش بسیار ماهری است در منزلش بودیم و تانیمه های شب صحبت ها ادامه داشت و دو فیلمی را که حیات الله حیاتی در افغانستان با امکانات بسیار کم فیلمبرداری نموده بود باهمدیگر دیدیم و روز دیگر هم خانم افسانه جان با همسر و فرزند شان به دیدن ظاهر هویدا آمدند و خاطرات گذشته را به نیکی به زبان آوردند و ما باهمه خدا حافظی نموده و بسوی محفل عروسی هنگامه جان رفتیم .

در آنجا با خان اقا سرور و فرزندان شان و همچنان برادران سید حکیم تانیمه های شب درگرد یک میز نشسته و یاد ی از گذشته ها باز به نیکی ادامه یافت و از ظاهر هویدا دعوت کردند تا یک پارچه اهنگ اجرا نماید و ظاهر هویدا بسوی ستیز رفت و گفت :

«گرچه من سوگند خورده ام که در محافل عروسی هرگز اهنگی اجرا نمیکنم اما چکنم که روی عزیزان نازک است و بخاطر شادمانی هنگامه جان و داماد ما آقای سرور که فرزندان خانواده سرور و شور انگیز اند یک پارچه اهنگ را تقدیم عروس و داماد مینمایم» همه کف زدند و خان اقا سرور و یحیا شور انگیز و خانم شان و همه اعضای خانواده سرور و شور انگیز از ظاهر هویدا تشکر نمودند . این نخستین باری بود که دیدم و شنیدم که ظاهر هویدا در محفل عروسی ای اهنگی اجرا کرده است و بس .

در محافلی که در منازل دوستانداران موسیقی در هامبورگ دایر میشد و از ظاهر هویدا دعوت می‌گردید تا شرکت نماید ظاهر هویدا با علاقه خاص در محافل دوستان شرکت مینمود و تا نیمه هاس شب باهم یکجا مینشستیم و به موسیقی دوستان و عزیزان گوش داده و ظاهر هویدا نیز اهنگ هایی اجرا میکرد .

در یکی از شب ها در منزل سلطان جان باهم نشستیم و دوستانی که بیادم اند نامهای شانرا مینویسم و از انها بیکه همین لحظه نامشان بخاطرم نیست پوزش میطلبم .

سلطان جان و برادرانش – خلیل رحمانی – شیر جان – بشیر جان ، ذبیح جان و شبگیر پولادیان نه تنها در آن محفل بلکه در بسا بنب نشینی ها با ظاهر هویدا می‌بودند .

دریکی از شب ها که استاد اصف برادر استاد هاشم خدا بیامرزو اکبر نیک زاد به تازگی در هامبورگ آمده بودند ، با پیشنهاد ظاهر هویدا در منزل بشیر جان غفوری محفل بزم دایر شد و انزمان مهدی جان وخلیل جان و بشیر جان و شیرجان هم در محفل بزم مانند شب های دیگر حضور داشتند که یکبار دوستی از دروازه داخل شده و سلام گفت و ظاهر هویدا نیز سلام گفت .

یکبار همان دوست تازه وارد به سوی ظاهر هویدا دیده وگفت :

به به سر کوچ نشستی و تخم مرغ را نوش جان میکنی !

ظاهر هویدا بدون یک لحظه ای سکوت گفت :

تو فکر میکنی که سر تخم بنشینم و کوچ را بخورم ، تو هم زور جوانی هستی وزور وزور - زور گپ ها نامخدا میزنی .

ظاهر هویدا همیشه با بسیار لطف و محبت با دوستانش برخورد مینمود و اگر شب ها باهم می نشستیم ، یک بار گپ تکراری از وی شنیده نمیشد .

ما در این بیست و دو سال اخیر به شکل پیوسته همدیگر را میدیدیم و بسا اوقات من نتنها شنونده بودم بلکه درباره اوضاع روز و کتابهایی که وی پیوسته میخواند باهم تبادل افکار مینمودیم . گاهی اتفاق می افتاد که بیشتر از ده ساعت را باهمدیگر در یک روز یا شب در صحبت و تبادل افکار میبودیم . هیچ گاه سخنان ظاهر هویدا تکراری نبود و هر بار سخن نو و بحث در باره کتابهای جدیدی بود که وی بخوانش گرفته بود . ظاهر هویدا بطور عمومی کتابهای فارسی را میخواند و من بنوبه خویش برایش کتابهایی را که دوست داشت میبردم و سایر دوستانش هم چنان بنوبه خود برایش کتاب میبردند و وی کتاب خوان پر شور بود. ظاهر هویدا کارت کتاب خانه عمومی هامبورگ را نیز داشت و از کتاب خانه هامبورگ نیز کتابهایی را به امانت میگرفت و میخواند .

اگر به الماری کتابهای ظاهر هویدا نظری بیافکنیم همه کتابهایی را در قفسه یا الماری کتابهایش جا داده است - بخوانش گرفته است و در همه موارد باهمدیگر بحث مینمودیم و وی فکر انتقادی داشت و هیچگاه آنچه را خوانده بود به تمام وکمال نه رد مینمود و نه تایید اما بعد از جروبحث هاو حلاجی ها پاره از گپ را می پذیرفت وپاره ای را رد مینمود.

من در تمام بیست و دو سال اخیر کمتر انسانی را در هامبورگ دیده ام که به اندازه ظاهر هویدا سرگرم کتاب خواندن بوده باشد . عشق و علاقه وی به کتاب خواندن را

نمیتوانم در این نبشته بیان دارم . او به معنی اصلی کلمه عاشق خواندن و اموختن بود و علاقه سرشار به خواندن شعر و انواع شعر و نثر داشت .

من در محافل موسیقی خصوصی با وی نیز تاجاییکه ممکن بود شرکت مینمودم اما بیشترین وقت وی را مشغول خواندن و مطالعه و جروبحت میدیدم .

در آخرین روز ها با ظاهر هویدا در خانه ای که وی با همسر و فرزندانش رهایش داشت در منطقه شتایلس هوپ در اپارتمان شماره هشت منزل سوم دیدم اما این دیدار با دیدار چهل سال پیش بسیار زیاد تفاوت داشت .

در این بیست و دو سال اگر بخواهم حد اقل وقت ای راکه باظاهر هویدا و خانواده اش یکجا سپری نموده ام – حد اقل صحبت با ظاهر هویدا در بیست و دو سال دو هزار ساعت (کم از کم ۳۳۳ ساعت و در مجموع تا شش هزار ساعت) با ظاهر هویدا هم صحبت بوده ام و در مورد این صحبت ها نوشتن از حوصله خواندن همه خوانندگان خواهد کاست -

از اینرو من به دیدار به چند روز اخیر در این نبشته اکتفا نمودم و یک مصاحبه ای را که در یکی از نشست ها با وی داشته ام و خوشبختانه ثبت نیز شده است به زودی بیاد ظاهر هویدا برای شما عزیزان منتشر میگردانم و یاد ظاهر هویدا را باز هم گرامی میدارم .

باقی سمندر

حمل سال ۱۳۹۱ خورشیدی

مارچ سال ۲۰۱۲ میلادیدر پایان فیلم های کوتاهی از مصاحبه ها ، آهنگ ها و مراسم جنازه ظاهر هویدا را باهم دیگر میبینیم و یاد ظاهر هویدا را گرامی میداریم .

شعر از استاد خلیل الله خلیلی

نالہ بہ دل شد گرہ ، راہِ نیستان کجا ست ؟

خانه قفس شد بمن ، طرف بیابان کجا ست ؟

اشک به خونم کشید ، آه بیادم سپرد

عقل به بندم فگند ، رخنة زندان کجا ست؟

گفت پناهت دهد ، در ره آن خاک شو

آنکه شدم در رهش خاک بگو آن کجا ست ؟

روز به محنت گذشت ، شام به غم شد سحر

ساقی گلچهره کو ، نعره مستان کجا ست ؟

درتف این بادیه ، سوخت سراپا تم

مزرعم آتش گرفت ، نم نم باران کجا ست ؟

موج نلرزد به آب ، غنچه نه خندد به باغ

برگ نه جنبد بشاخ ، باد بهاران کجا ست ؟

خوب و بد زندگی ، بر سر هم ریختند

تا کند از هم جدا ، بازوی دهقان کجا ست ؟

برق نگه خیره شد ، شوق ز دل رخت بست

خانه پر از دود شد ، مشعل رخشان کجا ست ؟

ناله شدم غم شدم ، من همه ما تم شدم

آن دل خرم چه شد ، آن لب خندان کجا ست ؟

ابر سیه شد پدید ، باز به چرخ سخن

اختر برج ادب ، مرد سخندان کجا ست ؟

هم نظر بوعلی ، هم قدم بوالعلا

هم نفس رودکی ، هم دم سلمان کجا ست ؟

مرد نمیرد به مرگ ، مرگ ازو نامجو ست

نام چو جا وید شد ، مردنش آسان کجا ست ؟



مصاحبه هایی با ظاهر هویدا و درباره هویدارا ببینیم و بشنویم

<http://www.youtube.com/watch?v=27LKVj8bYgk&feature=related>







بخش دوم

<http://www.youtube.com/watch?v=f9Ka0nzA89s&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=YMa7Ax6RuOs>

http://www.youtube.com/watch?v=y_OqepE7zOE&feature=related

<http://www.youtube.com/watch?v=W8nNp1OpWKo&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=obDcSqHhcw0&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=Z5eMYM8Xf4c&feature=related>

مصاحبه با حاجی سیف الدین

<http://www.youtube.com/watch?v=olcQZgZunx8&NR=1&feature=endscreen>

ظاهر هویدا را بشنویم و ببینیم و یادش را گرامی بداریم

من قدح پر خونم - داغ از خون دل مجنونم لاله ام

لاله ام آتش افروخته ام

<http://www.youtube.com/watch?v=XqCl9itHgek&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=lpMOpH5cgd0&feature=related>

ظاهر هویدا - چشم خماری

<http://www.youtube.com/watch?v=Achmhb7KbuE&feature=related>

امدی رفت ز دل صبر و قرارم بنشین
به کنارم ننشستی - بمزارم بنشین
زندگی برگردنم بار گرانی بیش نیست
عمر جاودانه

<http://www.youtube.com/watch?v=njo7bIBSVyo&feature=related>

بشنو از نی چون حکایت میکند
وز جدایی ها شکایت میکند
ای نی نوای جاودان

<http://www.youtube.com/watch?v=NQk9tJBOMMY&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=He3MrMMzsEM&feature=related>

ناله به دل شد گره - شعر از استاد خلیلی - آهنگ از استاد برشنا

<http://www.youtube.com/watch?v=uGdacStWhMk&feature=related>

مراسم جنازه و خاک سپاری ظاهر هویدا

<http://www.youtube.com/watch?v=XBbpUldQQNQ&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=73Uf4nb8GSw&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=IGhEl63hfal&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=8lDJoGGVvYo&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=3KI5D4aaQ7s&feature=related>

ظاهر هویدا را بشنویم و ببینیم و یادش را جاودانه ساخته و گرمی داریم
قشنگی

<http://www.youtube.com/watch?v=oVyCeboCmw&feature=related>

کمر باریک

<http://www.youtube.com/watch?v=B--IE9VTDfs&feature=related>

قشنگ و دلربایی

<http://www.youtube.com/watch?v=R0k0hb8yYp4&feature=related>

گر زلف پریشانست بردست صبا افتد

<http://www.youtube.com/watch?v=Fq-JlnJqsXU&feature=related>

گل از رخت اموخته نازک بدنی را

بلبل ز تو اموخته شیرین سخنی را

<http://www.youtube.com/watch?v=4bJ0QgJqKjs&feature=related>

به غم دیرینه ام

به مزار سینه ام

<http://www.youtube.com/watch?v=nBLlirmYPOM&feature=related>

همه کاروبار و کار و بار یک سو

غم زلف یار و رلف یار یک سو

<http://www.youtube.com/watch?v=4leayHHujYk&feature=related>

دکان رنگ

<http://www.youtube.com/watch?v=EFNblqtPjCk&feature=related>

گوشه ای از زندگی نامه ظاهر هویدا بزبان خودش را باهم ببینیم و بشنویم .

<http://www.youtube.com/watch?v=27LKVj8bYgk>

<http://www.youtube.com/watch?v=-i6wCSLbeow>

هما هنگ و هویدا در سالهای پیش از امروز در یک کنسرت در شب های جشن و آتش
بازی

<http://www.youtube.com/watch?v=7Fej-QOCV4k&feature=related>

آهنگ پشتو از ظاهر هویدا

همچو نی - همچو موج آرام نیست

<http://www.youtube.com/watch?v=Init28eF-J0&feature=related>

وای از این افسردگان

<http://www.youtube.com/watch?v=gm1Za4fJbhg&feature=related>

من شریک غم جانکاه توام گریه مکن

http://www.youtube.com/watch?v=d265zdPF_e8&feature=related